

حقیقتی که آشکار نشد

تحقیقات جدید افسانه میلیون‌ها زندانی و کشتار در اتحاد جماهیر شوروی در دوران استالین را نشان می‌دهد.

نویسنده: ماریو سوسا

مترجم: پیام پرتوی

<http://www.mariosousa.se/Sanningensomkombort.html>

اتهامات ادعایی در مورد میلیون‌ها انسان بیگناه به بند کشیده شده و کشتار آنها در دوران حکومت استالین در اتحاد جماهیر شوروی. از هیتلر تا هرست، کاکوست و شولزنتسین

چه کسی در جهان قادر به پرهیختن از داستانهایی شگفت‌انگیزی بوده است که در مورد قتل، کشتار و مرگهای مشکوک در اردوگاههای کار اجباری گولاگ در اتحاد جماهیر شوروی سابق منتشر شده اند؟ چه کسی قادر به پرهیختن از روایتهای منتشر شده در مورد میلیون‌ها انسانی بوده است که در دوران حکومت استالین بر اتحاد جماهیر شوروی از گرسنگی جان باختند و توسط او بصورتی خودسرانه اعدام شدند. در کتابها، نشریات، رسانه‌های خبری و فیلمهای منتشر شده در جهان سرمایه‌داری این روایات دست‌بدست می‌چرخند و افسانه‌های مربوط به میلیون‌ها قربانی که بخاطر سوسیالیسم جان باختند تقریباً برای پنجاه سال بصورتی نامحدود رشد نموده‌اند. اما این اعداد و ارقام از کجا می‌آیند و چه کسی آنها را منتشر مینماید؟ و در ادامه، این داستانه‌ها تا چه میزان با حقیقت همخوانی دارند؟ برای مثال در بایگانیهای محرمانه سابق در اتحاد جماهیر شوروی، توسط گورباچف در سال ۱۹۸۹ بمنظور تحقیقات در دسترس عموم قرار گرفت، چه چیزی برای خواندن وجود دارد؟ بر اساس اسطوره‌شناسان سرمایه‌داری داستانهایی مربوط به میلیون‌ها مرگ و میر در اتحاد جماهیر شوروی - استالین باید همزمان با باز شده بایگانیها مورد تایید قرار می‌گرفتند. آیا چنین شد؟ ماریو سوزا در مجموعه‌ای از مقالات منتشر شده در نشریه کارگر (ارگان رسمی حزب کمونیست سوئد [م.ل]) در آوریل ۱۹۹۸ به افشای منابع این اسطوره‌ها می‌پردازد. او در ادامه به بازبینی گزارشات بایگانی محرمانه پرداخته و ارقام واقعی زندانیان، نوع مجازات و مدت مجازات، شمار واقعی مرگ و میرها و محکومان در اتحاد جماهیر شوروی - ه، تحت ریاست استالین را به روشنی محاسبه مینماید.

در سال ۱۹۳۳ در سیاست آلمان تغییراتی رخ داد، تغییراتی که مشخص‌کننده تاریخ جهان در دهه آینده بود. در ۳۰ ژانویه هیتلر صدر اعظم میشود و دولت خشنی بر سر کار می‌آید که کمترین احترامی برای قانون قائل نیست. انتخابات جدید بمنظور مستحکم نمودن مواضع نازیها در مورد در ۵ مارس بسرعت تصمیم گرفته میشود. نازیها برای تضمین نتیجه انتخابات یک روش تبلیغاتی فوق العاده را اتخاذ مینمایند. آنها یک هفته قبل از آغاز انتخابات، ۲۷ فوریه، پارلمان را به آتش میکشند و کمونیستها را به انجام آن متهم مینمایند. بدنبال آن حزب کمونیست ممنوع، تعداد کثیری از اعضای حزب دستگیر و اوضاع کشور بشدت غیر عادی میشود. پارلمان نازیها در روز انتخابات ۱۷۳ میلیون رای و ۲۸۸ کرسی پارلمان را بخود اختصاص میدهند، تقریباً ۴۸ درصد (در مقایسه با ۱۱،۷ میلیون و ۱۹۶ کرسی در نوامبر ۱۹۳۲).

نازیها پس از غیرقانونی اعلام نمودن حزب کمونیست، سوسیال دموکراتها و اتحادیه ها را متلاشی نمودند. اولین اردوگاههای کار اجباری با هواداران کمونیستها پر شد. اندکی پس از آن، ۲۴ مارس، هیتلر با کمک جناح راست در مجلس قانونی را به تصویب رساند که بر اساس آن قدرت را بدون استنطاق پارلمان بمدت چهار سال بدست میگرفت. تعقیب و آزار یهودیان آغاز و اولین گروه به بند کشیده شده ی آنها در اردوگاههای کار اجباری که در آنزمان کمونیستها و دیگر جریانات چپ در آن زندانی بودند، جای داده شدند. هیتلر در ادامه کلیه توافقاتنامه های بین المللی را نقض و در آلمان نازی تجدید تسلیحات نظامی، از هر نوع آن، با تمام قدرت آغاز میشود. وضعیت زمانی که افسانه میلیونها انسان قربانی شده در اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت اینچنین بود.

اوکراین بعنوان بخشی از فضای حیاتی آلمان

گوبلز وزیر تبلیغات در کنار هیتلر بود، و مهمترین وظیفه اش قبولاندن رویاهای نازیها به مردم آلمان بود. رویا در مورد نژادی خالص در آلمان بزرگ، کشوری با نیازی بزرگ در مورد "Lebensraum"، فضای حیاتی. این فضای حیاتی، یک منطقه وسیعتر از منطقه فعلی آلمان، باید در شرق تسخیر و به آلمان اضافه میشد. در سال ۱۹۲۵ هیتلر در کتاب خود مبارزه من به اوکراین به عنوان بخشی از فضای حیاتی آلمان اشاره نموده بود. اوکراین و دیگر مناطق گسترده دیگر در شرق جهت استفاده از آن بطریقی "صحیح" توسط ملت آلمان فتح میشدند. شمشیر آلمانی کشور را جهت دادن فضای بیشتر به گاوآهن آلمان آزاد مینمود! با تکنیک و کارآفرینی آلمانی اوکراین به انبار غله آلمان مبدل میشد! اما اوکراین باید ابتدا از مردم خود "مردم دون پایه" آزاد میشد. "دون پایگان" باید، به گفته نازیها، بعنوان برده در خانه های آلمانی، کارخانه ها و زمینهای کشاورزی، همه جا، آنجایی که اقتصاد آلمان به آنها نیاز داشت، مورد استفاده قرار میگرفتند. فتح اوکراین و دیگر مناطق در غرب اتحاد جماهیر شوروی به معنای اعلام جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی بود، امری که باید در دراز مدت برنامه ریزی میشد. در سال ۱۹۳۴ وزارت تبلیغات گوبلز کارزاری تبلیغاتی را در مورد یک نسل کشی بلشویکی در اوکراین آغاز نمود، تبلیغاتی در مورد یک قحطی گسترده، دامن زده شده توسط استالین، بمنظور مطیع نمودن کشاورزان و ناگزیر نمودن آنها به قبول سوسیالیسم. هدف آماده نمودن افکار عمومی برای آزاد نمودن اوکراین توسط نیروهای آلمانی بود. علیرغم انتشار برخی از مقالات منتشر شده در روزنامه های آلمانی و انگلیسی، اما اطلاعات نازیها در مورد "نسل کشی" در اوکراین به آن شکل دلخواه در جهان منعکس نشده بود. در اینجا باید از جایی به هیتلر و گوبلز کمک میشد. نشان داده شد که این کمک در کشوری بزرگ در غرب، آمریکا وجود داشت.

ویلیام هرست یک دوست خوب برای هیتلر

کمک، در این جنگ روانی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی، ویلیام راندولف هرست نام داشت. هرست روزنامه نگار و ناشر روزنامه آمریکایی، بعنوان پدر واقعی روزنامه های جنجال برانگیز، معروف به مطبوعات زرد، شناخته شده است. در سال ۱۸۸۵ پدر او جرج هرست، میلیونر در صنعت معدن، سناتور و روزنامه نگار، او را به ریاست روزنامه فرانسیسکو دیلی اگزامینر منصوب نمود. این آغاز امپراطوری مطبوعاتی هرست بود، مطبوعاتی که زندگی روزانه و ارزشهای مردم آمریکای شمالی را بشدت برجسته مینمود. ویلیام هرست پس از مرگ پدرش کلیه سهام خود را در صنعت معدن بفروش رساند و حکومت بر جهان مطبوعات را آغاز نمود. اولین خرید او روزنامه نیویورک مورنینگ ژورنال بود که او آنرا به روزنامه ای جنجال برانگیز مبدل نمود. اگر ظلم و ستم و جنایتی برای گزارش وجود نداشت، روزنامه نگاران و عکاسان باید آنرا "بوجود" میآوردند. این ابتدال، بی رحمی و بی توجهی به حقایق مشخصه "روزنامه زرد" است.

اکاذیب هرست او را به یک روزنامه نگار موفق و میلیونر مبدل نمود. با ثروتی معادل ۲۰۰ میلیون دلار، او در سال ۱۹۳۰ یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود. او پس از خرید مورنینگ ژورنال با خرید و یا شروع روزنامه های روزانه و هفتگی در سراسر آمریکا آغاز نمود. در دهه ۴۰ ویلیام هرست صاحب ۲۵ روزنامه، ۲۴ نشریه، ۱۲ ایستگاه رادیویی، دو نهاد خبری، یک نهاد خبری برای صنعت فیلم سازی، شرکت فیلم کوسموپولیتن و غیرو و غیرو بود. او در سال ۱۹۴۸ در آمریکا، بالتیمور، یکی از شرکتهای تلویزیونی، دلیو بی ای ال، را خریداری نمود. هرست روزانه ۱۳ میلیون روزنامه در آمریکا میفروخت - تقریباً ۴۰ میلیون خواننده در روز. روزانه تقریباً یک سوم از مردم بالغ آمریکا روزنامه های هرست را میخواندند! میلیونها نفر در سراسر جهان پیغامهای او را از طریق سرویسهای خبری، فیلمها و تعداد بسیاری از نشریات که به ارقامی بسیار زیاد در سراسر جهان منتشر و ترجمه میشد، دریافت مینمودند. ارقام به ما بروشنی آن تاثیری را نشان میدهند که امپراطوری هرست طی دهه ها بر روی زندگی سیاسی آمریکاییها و زندگی سیاسی بقیه جهان گذاشت (از جمله بر علیه شرکت آمریکا در جنگ جهانی به نفع اتحاد جماهیر شوروی و کارزارهای ضد کمونیستی مک کارتی در دهه ۱۹۵۰). ارزشهای مورد قبول ویلیام هرست بشدت محافظه کارانه، ناسیونالیستی و ضد کمونیستی بودند. سیاست او بشدت متمایل به راست بود. او در سال ۱۹۳۴ به آلمان نازی سفر کرد و در آنجا توسط هیتلر بعنوان مهمان و یک دوست خوب مورد استقبال قرار گرفت. پس از آن روزنامه های او با چاپ مطالبی بر علیه سوسیالیسم، اتحاد جماهیر شوروی و بخصوص رهبر آن استالین، ارتجاعیتر شدند. هرست برای انتشار تبلیغات خالص نازی در نشریات خود نیز کوشش نمود. در نشریه او به بزرگترین شریک هیتلر، هرمان گورینگ، با مجموعه ای از مقالات فضایی داده شده بود. اما هرست در اینجا زیاده روی و اعتراض خوانندگان او را به اجتناب از درج مقالات گورینگ ناگزیر نمود. پس از ملاقات با هیتلر تحریکات جنجال برانگیز نشریات هرست خود را بر روی "افشای" حوادث وحشتناک در اتحاد جماهیر شوروی متمرکز نمودند. در آنجا قتلهای من درآوردی و نسل کشی، بردگی، زندگی لوکس برای حکومتگران، قحطی و مرگ برای مردم "اخبار روزانه" بود. او مطالب مورد نیاز خود را از گشتاپو و آلمان نازی دریافت مینمود. صفحات اول نشریات اغلب با کاریکاتورها و عکسهایی قلبی از اتحاد جماهیر شوروی مزین و استالین اغلب بعنوان یک قصاب شریر و بزرگ مجسم میشد. توجه داشته باشید که کلیه این مقالات روزانه توسط ۴۰ میلیون نفر در آمریکا و میلیونها نفر دیگر در سراسر جهان خوانده میشدند.

افسانه از قحطی جان دادن در اوکراین

از جمله تبلیغاتی که نشریات هرست بر علیه اتحاد جماهیر شوروی به پیش میبردند، مرگ میلیونها نفر در اوکراین از قحطی بود. این کارزار در ۱۸ فوریه ۱۹۳۵ در روزنامه شیکاگو آمریکن با تیتری بزرگ که سراسر صفحه اول را پوشانده بود آغاز شد: "مرگ شش میلیون نفر از گرسنگی در اتحاد جماهیر شوروی". به نفع آلمان نازی، روزنامه نگار نجیب زاده و هوادار نازیها هرست، داستانهای شگفت انگیزی را در مورد یک نسل کشی به تحریک بلشویکها، میلیونها انسان از قحطی جان داده در اوکراین، منتشر مینمود. پس زمینه مبارزه طبقاتی بزرگی بود که در سراسر روستاهای اتحاد جماهیر شوروی در آغاز دهه ۱۹۳۰ جریان داشت، زمانیکه کشاورزان بدون زمین و فقیر با مالکان بزرگ و حکومت کولاکها مبارزه مینمودند و بمنظور مبارزه برای کشاورزی اشتراکی بپا خواسته بودند. این مبارزه بزرگ طبقاتی، که ۱۲۰ میلیون انسان را شامل میشد، عدم ثبات را در تولید کشاورزی و در برخی از نقاط مرگ از گرسنگی را بوجود آورده بود. این قحطی به نوبه خود سیستم ایمنی بدن انسانها را ضعیفتر و آنها را به آسانی قربانی بیماریهای عفونی و همه گیر مینمود.

البته تاسف بار است که انسانها میمیرند، اما اینگونه بیماریهای همه گیر تنها به اتحاد جماهیر شوروی اختصاص نداشت. میان سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۰ آنفلوآنزایی همه گیر در سراسر اروپا و

آمریکا منتشر شد، آنفلانزای اسپانیایی، که جان چندین میلیون انسان را در آمریکا و ۲۰ میلیون نفر در اروپا (۲۵۰۰۰۰ نفر در سوئد) را گرفت. هیچکس حکومتگران کشورهای اروپایی را بدلیل اینکه جان میلیونها انسان را گرفته باشند محکوم نکرد. کشورها و دولتها راهی برای حل این بحران نداشتند. تنها پس از پیشرفت پنی سیلین در اواخر دهه ۴۰ و طی جنگ جهانی دوم بود که شرایط برای مبارزه با این بیماری فراهم آمد. گزارشات منتشر شده در روزنامه های هرست، در مورد میلیونها انسان قربانی در جریان قحطی اوکراین "توسط کمونیستها"، همراه با جزئیات و دهشتناک بودند. نشریات او در جهت واقعی جلوه دادن این اکاذیب از هر گونه امکانی بهره برداری مینمودند. افکار عمومی در غرب بر علیه اتحاد جماهیر شوروی بشدت تحت تاثیر قرار گرفته و افسانه میلیونها مرگ و میر آغاز شده بود.

۲۵ سال برای افشای یک دروغ!

در تبلیغاتی که دموکراسیهای غربی بر علیه سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی به پیش میبردند، نه تنها برای یافتن حقایق اثری از علاقه پیدا نمیشد بلکه به انکارهای اتحاد جماهیر شوروی نیز توجه ای نمیشد. افشای اکاذیب نشریات هرست در مورد میلیونها انسان از قحطی جان داده در اوکراین، سال ۱۹۳۴، ناگزیر تا ۱۹۸۷ در انتظار ماند! طی این سالها چندین نسل از انسانها در سراسر جهان تحت تاثیر قرار گرفته و به سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی به دیده ای منفی نگاه میکردند. ویلیام هرست در سال ۱۹۵۱ در خانه خود در بورلی هیلز درگذشت. او امپراطوری رسانه ای از خود بجای گذاشت که حتی امروز نیز به انتشار پیامهای ارتجاعی خود در سراسر جهان ادامه میدهد. در حال حاضر شرکتهای متعلق به او در شرکت هرست گرد هم آمده اند، یکی از شرکتهای رسانه ای بزرگ در جهان با ۱۰۰ شرکت مختلف که در آن ۱۵۰۰۰ نفر به کار مشغولند. این شرکت دامنه فعالیت خود را در زمینه های صدور و توزیع روزنامه ها، مجلات و کتب، برنامه های رادیویی و تلویزیونی، خبری و چند رسانه ای گسترش داده است. کارزار فریبکارانه نازیها در مورد اوکراین، حتی پس از شکست آلمان نازی در جنگ جهانی دوم، همچنان ادامه یافت. انتشار اکاذیب نازیستی توسط سیا و ام آی-۵ انگلیسی ادامه یافته و در جنگ تبلیغاتی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی همواره وجود داشته اند. حتی پس از جنگ جهانی و در دوران مک کارتی نیز این اکاذیب با تیت "مرگ و میر میلیونها انسان از قحطی در اوکراین" ادامه یافته است. در سال ۱۹۵۳ کتابی در مورد این موضوع، اعمال سیاه کرملین، توسط یک پناهنده اوکراینی، جاسوس نازیها و جنایتکار جنگی طی جنگ جهانی دوم، اکنون ملبس به لباس دموکراتها و از اعضای دستگاه اداری دولت آمریکا، منتشر شد. با به روی کار آمدن ریگان در آمریکا و همراه با آغاز کارزار ضد کمونیستی در دهه ۸۰ توسط او، داستان "میلیونها انسان جان داده در اوکراین" دوباره از سر گرفته شد. در سال ۱۹۸۴ یکی از استادان دانشگاه هاروارد کتابی را، با از جمله اکاذیب منتشر شده در روزنامه های هرست از سال ۱۹۳۴، با تیت زندگی بشر در روسیه منتشر نمود. در سال ۱۹۸۴ به اکاذیب نازیها و تقلبات دوران دهه ۳۰ در آمریکا پوششی دانشگاهی داده شد. در سال ۱۹۸۶ کتاب دیگری نیز در این باب منتشر شد. این کتاب برداشت غم و اندوه نام دارد و توسط پلیس جاسوس در دستگاه امنیتی انگلیس، رابرت کانکوست، در حال حاضر استاد دانشگاه در دانشگاه استنفورد در کالیفرنیا، نوشته شد. این کتاب از طرف موسسه بشدت دست راستی انجمن ملی اکراین سفارش داده شده بود. کانکوست برای انجام این کار ۸۰۰۰۰ دلار دستمزد دریافت کرد. در سال ۱۹۸۶ فیلمی نیز، برداشت نومییدی، از جمله با کمک نوشته های کانکوست و با مخارج اوکراینی های هوادار نازیسم در آمریکا، ساخته شد. در آلمان رقم مرگ و میر در اوکراین تا ۱۵ میلیون نفر افزایش یافته بود! اما مرگ و میر چندین میلیونی از قحطی در اوکراین، منتشر شده در نشریات آمریکایی هرست و ادامه دهندگاه راه او در کتابها و فیلمها، اکاذیبی بیش نبودند. روزنامه نگار اتحادیه اهل کانادا داگلاس توتتل در کتاب تقلب، قحطی و فاشیسم افسانه نسل کشی در اوکراین از هیتلر تا هوارد منتشر شده در تورنتو در سال ۱۹۸۷، قلابی بودن این اخبار را با دقت به اثبات رسانده است. از جمله او نشان داده است که

تصاویر، تصاویر غم انگیز از کودکان باد کرده، از انتشارات سال ۱۹۲۲ بودند، زمانی که میلیون‌ها انسان در جریان جنگ و قحطی طی تجاوز نیروهای نظامی ۸ کشور خارجی به اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ داخلی ۱۹۱۸ - ۱۹۲۱ کشته شده بودند. داگلاس توتل منابع گزارشات روزنامه‌ها و سفرهای نویسندگان را بررسی و معجون و آمیزه این اکاذیب را، نوشته شده در نشریات هرست، نشان می‌دهد. روزنامه نگاری که طی مدت زمانی دراز از مناطقی که ادعا میشد در آنجا قحطی رخ داده گزارش و تصاویر "ارسال" نموده بود، فردی که گفته میشود توماس واکر نام داشت، هرگز در آن مناطق زندگی نکرده بود، او فقط بمدت پنج روز در مسکو زندگی کرده بود. این را روزنامه نگاری به نام لوئیس فیشر، مفسر روزنامه د نیشن برملاء نمود. فیشر این را نیز افشاء نمود که روزنامه نگاری به نام ام پارروت، مفسر واقعی روزنامه هرست در مسکو، در مورد برداشتهای بسیار موفق در اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۳۳ و در مورد شکوفایی یک اوکراین تحت نظر روسیه، گزارشاتی به آمریکا ارسال نموده بود اما این گزارشات هرگز منتشر نشدند. در ادامه نشان داده شد که توماس واکر، کارمند روزنامه های هرست که در حقیقت رابرت گرین نامیده میشد، یک محکوم فراری از زندان کلورادو بود. واکر، با نام مستعار گرین، هنگام بازگشت به آمریکا دستگیر و در دادگاه به اینکه هرگز در اوکراین نبوده است اعتراف نمود. توجه داشته باشید، ابتدا در سال ۱۹۸۷ بود که شرایط برای پی بردن به حقایق در مورد میلیون‌ها انسانی که در دهه ۱۹۳۰ در اوکراین از قحطی جان داده بودند، که از "اعمال سیاستهای استالین" ناشی شده بود، فراهم آمد. به میلیون‌ها میلیون انسانی فکر کنید که هرست نازیست، جاسوس پلیس کانکوست و بسیاری دیگر، با اکاذیب و گزارشات تقلبی خود تحت تاثیر خود قرار داده اند. در حال حاضر نیز داستانهای هرست - هوادار نازیسم، منتشر شده در کتابها در سوئد، برای مثال در کتاب پیتر انگلوند نامه از نقطه صفر مورد استفاده قرار میگیرد. نشریات هرست در بسیاری از شهرهای بزرگ و دفاتر خبری در آمریکا با بهره برداری از جایگاه انحصاری خود در دنیای مطبوعات، در سراسر جهان به بلند گوی گشتاپو مبدل شدند. در جهانی که رسانه های خبری توسط سرمایه های مونوپولی اداره میشوند، اکاذیب مطبوعات هرست در سراسر جهان، در بسیاری از نشریات، ایستگاههای رادیویی و بتدریج ایستگاههای تلویزیونی به حقیقت مبدل شدند. سیا در پایان جنگ جهانی دوم، با انحلال گشتاپو، وظیفه جنگ تبلیغاتی بر علیه سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی را بر عهده گرفت. کارزارهای ضد کمونیستی در مطبوعات آمریکایی در ابعادی وسیع ادامه یافت. "معاملات بر اساس معمول"، ابتدا گشتاپو سپس سیا.

رابرت کانکوست - خالق افسانه

در این رابطه بجاست فردی را، یک کودک نازپرورده برای سرمایه داری، حضور شما معرفی نماییم. فردی که در این زمینه سزاوار برخی از توجهات خاص است و از او در مطبوعات سرمایه داری غالباً نقل قول میشود. نام او رابرت کانکوست و بدفعات در این مورد "مرگ و میر میلیون‌ها انسان در اتحاد جماهیر شوروی" نوشته و سخن گفته است. او در این زمینه "پدر" اصلی قلمدا میشود. کانکوست در درجه اول بخاطر کتابهای خود ترور بزرگ ۱۹۶۹ و برداشت غم و اندوه ۱۹۸۶ مشهور شده است، او در مورد میلیون‌ها انسان کشته شده در اردوگاههای کار اجباری و میلیون‌ها قربانی، طی پاکسازیه در اتحاد جماهیر شوروی در پایان دهه ۱۹۳۰، مینویسد. منابع او اغلب پناهدگان متعلق به احزاب دست راستی اوکراینی هستند، پناهنده گانی که طی جنگ جهانی با نازیها همکاری مینمودند. بسیاری از قهرمانان کانکوست جنایتکاران جنگی شناخته شده ای هستند که در کشتار یهودیان در اوکراین شرکت و آنرا رهبری نمودند.

سبک نگارش کتابهای کانکوست بشدت ضد کمونیستی و با تعصب و کوته فکری در کلاس خودش قوام یافته است. او در سال ۱۹۶۹ در کتاب خود رقم مرگ و میرهای ناشی از قحطی در اتحاد جماهیر شوروی را، ۱۹۳۲-۳۳، حدود پنج تا شش میلیون اعلام نمود. نیمی از آنها در اوکراین.

در سال ۱۹۸۳ طی دوران هیستریک و ضد کمونیستی حکومت ریگان، او سالهای وقوع قحطیها را تا ۱۹۳۷ گسترش و رقم کشته ها تا ۱۴ میلیون نفر افزایش داد! از اقدام او قدردانی بعمل آمد. در سال ۱۹۸۶ وظیفه نوشتن بخش اصلی کارزار ریگان به مردم آمریکا بر عهده کانکوست نهاده شد. او در این کتاب به مردم آمریکا میگوید که چه باید بکنند، اگر آمریکا توسط ارتش سرخ اشغال بشود! این کتاب چه بکنید وقتی که روسها میاند: یک راهنمای زنده ماندن نام دارد. کاری عجیب برای یک مورخ.

جاسوس و فریبکار در سازمان امنیت انگلیس

این در اساس برای فردی که تمام دوران جوانی خود را با دروغ و داستانهای دیگته شده در مورد اتحاد جماهیر شوروی و استالین زندگی کرده است، چندان عجیب نیست. ابتدا بعنوان جاسوس پلیس، سپس بعنوان نویسنده و معلم در دانشگاه استنفورد در کالیفرنیا. در ژانویه ۱۹۷۸ در روزنامه گاردین به رابرت کانکوست بعنوان یک جاسوس در بخش انتشار اخبار نادرست، "بخش اطلاعات و تحقیقات" در سازمان امنیت انگلستان، اشاره شد. این سازمان در سال ۱۹۷۴ با این مأموریت اصلی که از طریق "کشت" داستانهای مناسب در مورد سیاستمداران، روزنامه نگاران و دیگر سازندگان افکار عمومی، با نفوذ کمونیستها در سراسر جهان مبارزه نماید تاسیس شد. IRD ارگانی بسیار گسترده بود، چه در خارج و چه در خود انگلستان. در سال ۱۹۷۷ همراه با انحلال رسمی IRD، نشان داده شد که فقط در انگلستان قریب به ۱۰۰ روزنامه نگار مشهور شخصا با یک نماینده IRD در تماس بوده اند. روزنامه نگاران اطلاعات مورد نیاز متون خود را بصورتی مداوم از آنجا دریافت مینمودند. ما در مورد نشریاتی مانند تایمز، فایننشال تایمز، اکسپرس، گاردین، میرور، دیلی میرور، اکونومیست، تلگراف، ساندی تایمز، آبزرور، غیرو و غیرو صحبت میکنیم. این از میزان تأثیری که پلیس سیاسی بر روی جریان اخبار داشته است، و مطمئنا خواهد داشت، معیاری بدست میدهد. رابرت کانکوست از همان زمان آغاز، ۱۹۷۴ تا ۱۹۵۶، جاسوس IRD بود. مأموریت او نوشتن و ارسال مطالبی بود در مورد اتحاد جماهیر شوروی برای رسانه های گروهی و دیگر سازندگان افکار عمومی، مطالبی که اصطلاحاً "داستانهای سیاه"، نامیده میشدند (داستانهای قلابی که باید بعنوان حقیقت مورد قبول واقع میشدند). او پس از اتمام کارش برای IRD، به پیشنهاد و پشتیبانی IRD به نوشتن ادامه داد. کتاب ترور بزرگ در مورد "میلیونها انسان کشته شده" طی پاکسازیها در اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۷۳، بخشی از مطالبیست که او طی دوران جاسوسی خود در IRD، نوشته بود. این کتاب به پیشنهاد IRD به نگارش درآمد و منتشر شد. یک سوم از نسخ ترور بزرگ توسط انتشارات پریگر که آثار ادبی مربوط به سازمان سیا را منتشر میکند، خریداری شد. این کتاب برای ادامه انتشار اکاذیب بشدت دست راستی کانکوست به دانشگاهیان - و کارکنان رسانه های جمعی هدیه داده میشد. مطالب منتشر شده از جانب کانکوست در مورد اتحاد جماهیر شوروی یکی از منابع اصلی مورخان جناح راست بشمار میرود.

آکساندر سولژنتسین - ارتجاعی و فاشیست

آکساندر سولژنتسین روسی فرد دیگریست که در ارتباط با کتابها و نشریاتی که در مورد میلیونها انسان کشته و اسیر در اتحاد جماهیر شوروی منتشر شدند قرار داده میشود. او در اواخر دهه ۶۰ از طریق کتاب خود مجمع الجزایر گولاگ در غرب شناخته شد. در این کتاب در مورد وضعیت زندانیان اردوگاههای کار اجباری در اتحاد جماهیر شوروی صحبت شده است. او در سال ۱۹۴۶ بدلیل انتشار تبلیغات بر علیه مردم اتحاد جماهیر شوروی محکوم و به اتهام فعالیتهای ضد انقلابی ۸ سال از عمر خود را در اردوگاههای کار اجباری بسر برد. به گفته سولژنتسین مبارزه با آلمان نازی طی جنگ جهانی امری غیر ضروری بوده است. بنا بر اظهارات او دردی و رنجی که به مردم روسیه تحمیل شد، با توافقی با هیتلر قابل حل و فصل بود. او در ادامه دولت اتحاد جماهیر شوروی و استالین را بخاطر، همانطور که گفته شد، نتیجه ویرانگر جنگ برای مردم اتحاد جماهیر شوروی، شریرتر از هیتلر ارزیابی نمود. سولژنتسین همدردی چاپلوسانه خود را با نازیها پنهان نمود. او به

خاطر خیانت محکوم شد. او در سال ۱۹۶۲ کتابهای خود را از با کمک شخصی خروشچف منتشر نمود. اولین کتاب او یک روز در زندگی ایوان دنیسویچ نام گرفت، کتابی که در مورد یک زندانی محکوم نوشته شده بود. خروشچف آنچه را که برای مبارزه خود بر علیه میراث سوسیالیستی استالین آرزو مینمود دریافت کرد. در سال ۱۹۷۰ او بخاطر مجمع الجزایر گولاگ جایزه نوبل در ادبیات را دریافت نمود و انتشار کتانهای او در غرب آغاز شد. سولژنتسین در جریان جنگ به اصطلاح سرد بر علیه سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی به یکی از چماقهای بزرگ امپریالیسم مبدل شد. تشریحات او از اردوگاههای کار اجباری همراه با تبلیغات دیگر در مورد میلیونها ترور در اتحاد جماهیر شوروی بسته بندی و به رسانه های امپریالیستی در سراسر جهان بعنوان حقیقتی ارسال شد. او در سال ۱۹۷۴ از حق شهروندی شوروی خود انصراف، آنجا را ترک و در سوئیس و سپس در آمریکا زندگی جدید خود را آغاز نمود. در آنزمان او در رسانه های سرمایه داری مظهر واقعی مبارزه برای آزادی و دموکراسی شد. همدردی با نازیها بخاطر عدم ایجاد مزاحمت برای جنگ تبلیغاتی بر علیه سوسیالیسم به خاک سپرده شد. سولژنتسین در آمریکا بعنوان سخنرانی معروف شهره آفاق شد. از جمله در سال ۱۹۷۵ او سخنران اصلی کنگره اتحادیه مرکزی آمریکایی، AFL-CIO، بود. یک هفته بعد در ۱۵ جولای ۱۹۷۵ او در مجلس سنای آمریکا سخنرانی کرد. سخنرانی سولژنتسین در استدلال خود یک سخنرانی تبلیغاتی خالص، خشونت بار و تحریک آمیز برای ارتجاعترین نظرات بود. او از جمله تا آخرین لحظه بر روی مداخله نظامی در ویتنام، پس از غلبه آنها بر آمریکا، تاکید نمود. او همچنین بر روی مداخله نظامی در پرتقال، که در سال ۱۹۷۴ یک انقلاب مردمی در آنجا رخ داده بود و افسران دست چپی پس از ۴۰ سال دیکتاتوری فاشیستی قدرت را بدست گرفته بودند، اصرار ورزید. سولژنتسین در مورد پرتقال بعنوان عضو جدید پیمان ورشو به مجلس سنای آمریکا اخطار داد! و حتی بیشتر. در سخنرانی خود او از آزاد شدن مستعمرات پرتقال در آفریقا اظهار تاسف نمود! اما سخنان سولژنتسین بیش از هر چیز بر روی حمله به سوسیالیسم متمرکز بود. از اعدامهای ادعایی میلیونی و باز هم میلیونی در اتحاد جماهیر شوروی، تا دهها هزار سرباز آمریکایی زندانی و مورد سوء استفاده قرار گرفته شده مانند برده در ویتنام شمالی. در جریان جنگ ویتنام این نظر او، آمریکاییها بعنوان برده، زمینه را برای تهیه فیلمهای رامبو فراهم آورد. از جانب سولژنتسین بر پیشانی خبرنگاران آمریکایی که از خود شهادت نشان داده و در مورد تلاشهای صلح، کاستن تشنجات میان آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و بر علیه نظامیگری نوشته بودند، مهر خائن بالقوه زده شد. (این نوع کارزار بر علیه آزادی مطبوعات در سوند توسط پر آلمارک، یک فاشیست سوئدی، به پیش برده میشود). سولژنتسین در سخنرانی خود بر تجدید تسلیحات نظامی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی نیز تاکید نمود. او گفت "برتری نظامی" در "تانکها یا هواپیماها، پنج یا هفت برابر بیش از آمریکا" و در بمب اتم که "بزودی دو، سه و بالاخره پنج" برابر بزرگتر از آمریکا میشد! هدف او اما هر چه فراتر بسمت جناح راست، تا مرز حمایت خالص و آشکار از فاشیستها، بود.

تبلیغ به نفع فاشیسم فرانکو

از آغاز سال ۱۹۷۶ وقایع جاری در اسپانیا به ناگهان تکامل و بسرعت به یک امر جهانی مبدل شد. فاشیسم پس از مرگ فرانکو در اواخر سال ۱۹۷۵ در حال از دست دادن کنترل سیاسی بر روی اوضاع کشور بود. اعتصابات و تظاهرات خواستار آزادی و دموکراسی بودند و وارث فرانکو، پادشاه خوان کارلوس، برای کاهش ناآرامیها ناگزیر به دادن امتیازات محدودی در این زمینه شد.

آلکساندر سولژنتسین در این شرایط در مادرید ظاهر شد. در عصر یک روز شنبه و در بهترین زمان پخش در یک برنامه تلویزیونی اسپانیایی Directísimo با او مصاحبه شد. او در صفحه تلویزیون انواع بیانیهای ارتجاعی را صادر نمود و آشکارا از به اصطلاح آزادیهای پادشاه حمایت نکرد. برعکس! او در مورد رفرمهای دموکراتیک اخطار داد! او با در مقابل هم قرار دادن "آزادی واقعی در

اسپانیا" و "بردگی در اتحاد جماهیر شوروی"، که در آنجا به گفته او سوسیالیسم جان ۱۱۰ میلیون انسان را گرفته بود، آغاز نمود! سولزنتسین در ادامه "نیروهای پیشرو اسپانیایی" را به "خیالپردازان"، زمانیکه آنها اسپانیا را یک کشور دیکتاتوری میدانند، متهم نمود. پیشروان متشکل بودند از تمام مخالفان دمکرات از لیبرالها تا سوسیال دمکراتها و کمونیستها. "در پاییز گذشته" او گفت، "افکار عمومی جهان نگران سرنوشت تروریستهای اسپانیایی بودند (پنج ضد فاشیسم که به مرگ محکوم شده بودند و توسط رژیم فرانکو، min anm MS تیرباران شدند). اکنون پیشروان بدنبال رفرمهای سیاسی بوده و از عملیات تروریستی حمایت میکنند. آیا آنهايي که بدنبال رفرمهای سریع دمکراتیک هستند میدانند که پس از آن چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اگر اسپانیا فردا دمکراسی را بدست بیاورد، در فردای آنروز خواهد چه اتفاقی افتاد؟ آیا ما پس از دستیابی به دمکراسی میتوانیم از در غلطیدن به یک رژیم ظالم ممانعت به عمل آوریم؟" سولزنتسین در پاسخ به سوال محتاطانه روزنامه نگار که اظهارات او نمیتوانست بعنوان حمایت از دولتهای کشورهای بحساب بیاید که در آنجا از آزادی خبری نبود، اینچنین گفت «در جهان تنها یک کشور وجود دارد که در آن از آزادی خبری نیست – آنهم روسیه است»

سخنان او در تلویزیون اسپانیا حمایت مستقیمی بود از فاشیسم اسپانیا، یک ایدئولوژی که او از صمیم قلب حامی آنست. او هنوز هم از اینگونه مواضع سیاسی حمایت میکند. و دقیقاً به همین دلیل ظهور او در هیجدهمین سالگرد تبعیدش به آمریکا بشدت غیرمعمول شده و باز هم دقیقاً به همین دلیل است که دولتهای جهان نمیخواهند با او تماسی داشته باشند. این برای سرمایه داران لذت بخش بود که توانستند از فردی مانند او جهت به پیش بردن تبلیغات کثیف جنگی خود بر علیه سوسیالیسم بهره برداری نمایند، اما زیاده روی در این امر جایز نیست. در روسیه سرمایه داری جدید امکانات انجام "معاملات خوب" جهت گیریهای سیاسی جهان غرب را تعیین میکند. فاشیسم در روسیه بعنوان یک جایگزین نمیتواند معاملات را تشویق و یا تقویت نماید. به همین دلیل پروژه سیاسی سولزنتسین برای روسیه در رابطه با دریافت کمک از غرب محکوم به شکست است. او احتمالاً خواهان بازگشت سلطه تزار در قالب یک رژیم ظالم همراه با کلیسای ارتدکس سنتی روسی است! حتی وحشیترین نوع امپریالیسم نیز حاضر به حمایت از چنین احمق سیاسی نیست. تنها جانورانی مانند پیتز انگلوند، استفان اسکوت و پر آمارک آماده اند که از او حمایت نمایند.

نازیها، جاسوسان پلیس و فاشیستها

اینها هستند کسانی که افسانه میلیونها انسان کشته و زندانی شده در اتحاد جماهیر شوروی را ارائه میدهند- ویلیام هرست نازی، جاسوس پلیس رابرت کانکوست و آلکساندر سولزنتسین فاشیست. کانکوست از دهه ۶۰ نقش رهبری را بر عهده داشت. اطلاعات او توسط رسانه های گروهی در سراسر جهان مورد استفاده قرار گرفت، و در حقیقت در دل برخی از دانشگاهها دانشکده ای را تاسیس نموده است. این امر بدون شک باید بعنوان یک اقدام پلیسی گمراه کننده، از نوع درجه یک آن، بحساب آورده شود. کانکوست در دهه ۷۰ از سولزنتسین و تعدادی از شخصیتهای دست دوم دیگر مانند آندری ساراخوف و روی مدودف کمک گرفت. در ضمن در برخی از نقاط جهان وجود داشتند دلالاتی که بر روی مردگان و زندانیان گمانه زنی نموده و در رسانه های اطلاعاتی محافل سرمایه داری دستمزد خوبی دریافت میکردند. در دسترس قرار دادن بایگانی محرمانه حزب در سال ۱۹۸۹ توسط گورباچف، نتایجی را ببار آورد که کسی قادر به پیش بینی آنها نبود.

افشای تبلیغات کاذب توسط بایگانی

گمانه زنیها در مورد میلیونها قربانی در اتحاد جماهیر شوروی بخشی از یک جنگ تبلیغاتی بر علیه سوسیالیسم بود. به همین دلیل انکارها و توضیحات رسمی اتحاد جماهیر شوروی نه تنها جدی گرفته

نشد بلکه در رسانه های سرمایه داری نیز جایی به آنها داده نشد. توضیحات ارائه شده از جانب شورویها به سخره گرفته شد در حالیکه "متخصصان" کشورهای غربی آزادانه در مورد تخیلات خود سخن میگفتند. و آنها واقعا تخیلاتی بیش نبودند! نقطه اشتراک ارقام میلیونی اعلام شده از جانب کانکوست و دیگر "منتقدان اتحاد جماهیر شوروی" در مورد زندانیان و مرگ و میرها اینستکه آنها نه بر اساس تحقیقات عملی بلکه بر اساس روشها و برآوردهای قلبی تدوین شده اند.

روشهای کاذب

کانکوست، سولژنتسین، مدودف و دیگران با استفاده از چه روشی به این نیاتج دست یافته بودند؟ نقطه مشترک میان آنها اینست که از ارقام آماری مجزا، از زمان اتحاد جماهیر شوروی، برای مثال شمارش جمعیت، استفاده نموده اند. آنها با رشد فرضی جمعیت با این ارقام کار کردند بدون اینکه به وضعیت واقعی توجهی داشته باشند و در آخر به این نتیجه رسیدند که در آنزمان خاص اتحاد جماهیر شوروی چه مقدار جمعیت داشت. به گفته آنها جمعیتی که وجود نداشتند، زندانی و یا به قتل رسیده بودند. آسان اما از درون کاذب. اینچنین "محاسبه ای" از وقایع سیاسی مهم در مورد جهان غرب هرگز نمیتوانست ارزشی داشته باشد. آنزمان پروفیسورها و مورخان مانند یک انسان به پا خواسته و این کلاهبراری را افشاء مینمودند. اما در مورد اتحاد جماهیر شوروی هیچ اشکالی ندارد. بخصوص افرادی که موفقیت شغلی را بر شرف شغلی ترجیح میدهند.

چه نتایجی میتوان از این آمار خالص بدست آورد؟ به گفته کانکوست (در محاسبه ای بسال ۱۹۶۱) در آغاز دهه ۱۹۳۰ شش میلیون نفر بدلیل قحطی در اتحاد جماهیر شوروی جان باختند. او این ارقام را در سال ۱۹۸۶ به ۱۴ میلیون افزایش داد. زمانیکه در مورد اردوگاههای کار اجباری صحبت میشود، گولاگ آنجا وجود دارد. به گفته کانکوست در سال ۱۹۳۷، زمانیکه پاکسازیه آغاز شدند، پنج میلیون نفر زندانی در آنجا بسر میبردند. پس از آن میان سالهای ۱۹۳۷-۳۸، هفت میلیون زندانی دیگر به آنها اضافه شدند، نتیجه، ۱۲ میلیون در اردوگاههای کار اجباری در سال ۱۹۳۹!

نکته قابل توجه اینجاست که کانکوست تنها در مورد زندانیان سیاسی صحبت میکند! در اردوگاه تبهکاران زندانی معمولی نیز وجود داشتند، که به گفته کانکوست، تعدادشان بیشتر از زندانیان سیاسی بود. به گفته کانکوست این بدین معناست که با احتساب کلیه زندانیان در سال ۱۹۳۹ حداقل ۲۵-۳۰ میلیون زندانی در اردوگاههای اتحاد جماهیر شوروی وجود داشتند. بنا بر اظهارات کانکوست میان سالهای ۱۹۳۷-۳۸ یک میلیون زندانی سیاسی تیر باران شدند و دو میلیون از قحطی جان باختند. به گفته او نتیجه در مورد زندانیان میان سالهای ۱۹۳۷-۳۶: ۹ میلیون در اردوگاههای اجباری و سه میلیون کشته! کانکوست از طریق انجام "کار آماری" بیشتر بر روی این ارقام و بمنظور بدست آوردن تخمینی از تعداد کشته ها در اردوگاه از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۳ به این نتیجه میرسد که بلشویکها طی این دوره ۱۲ میلیون نفر از زندانیان سیاسی را در اردوگاه کشته بودند. و همراه با افرادی که در دهه ۱۹۳۰ بر اثر قحطی جان داده بودند، ۲۶ میلیون ترور شده توسط بلشویکها! در ادامه کانکوست میگوید که در سال ۱۹۵۰ نیز تقریباً ۱۲ میلیون زندانی سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت. سولژنتسین نیز تقریباً از روشهای آماری کانکوست بهره برداری نموده است. روشهای غیر علمی دوباره به کار گرفته میشوند، گاهی با مفروضاتی که به ارقامی هر چه افراطی تر از کانکوست منتهی میشوند. سولژنتسین اطلاعات کانکوست را در مورد ۶ میلیون کشته و قحطی زده میان سالهای ۱۹۳۲-۳۳ تایید مینماید. اما به گفته سولژنتسین در دوران پاکسازی، در سال، میان ۱۹۳۶-۳۹، یک میلیون نفر به قتل رسیدند!

در ادامه او حدس میزند که از زمان آغاز اشتراکی نمودن کشاورزی در دهه ۳۰ تا مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ کمونیستها ۶۶ میلیون نفر را در اتحاد جماهیر شوروی به قتل رساندند. در ضمن او اتحاد جماهیر شوروی را بخاطر کشته شدن ۴۴ میلیون نفر در جریان جنگ جهانی دوم مقصر اعلام

نمود. نتیجه گیری او اینست که "۱۱۰ میلیون روس جهت واقعیت بخشیدن به سوسیالیسم جان باخته بودند". در مورد زندانیان محاسبه او نشان میداد که در سال ۱۹۵۳ ارقام افرادی که در اردوگاهها بسر میبردند ۲۵ میلیون نفر بود!

گورباچف بایگانی را باز میکند

پس از دهه ۶۰ مجموعه ارقام نگران کننده فوق، تخیلاتی که مبلغ بسیار خوبی برای آنها پرداخت شده بود، بارها و بارها در رسانه های اطلاعاتی سرمایه داری غرب مطرح و بعنوان ارقامی که با استفاده از روشهای علمی بدست آمده، واقعی قلمداد شده اند. محرکان در پشت این کلاهبرداریها، پلیسهای سیاسی در غرب بودند، عمدتاً سیا - آمریکایی و ام آی - ۵ انگلیسی. نفوذ رسانه های اطلاعاتی بر روی افکار عمومی آنچنان نیرومند است که بخشی از این ارقام در نزد توده های وسیع مردم در غرب بعنوان حقیقت پذیرفته شده است. اما اوضاع وخیمتر از این شد. در سال ۱۹۹۰ در اتحاد جماهیر شوروی، وضعیت بدلیل اینکه، سولژنتسین و دیگر مخالفان مانند آندری ساخاروف و روی مدودف پاسخ قانع کننده ای در مورد تلاشهای ارقامی خود دریافت ننموده بودند، تغییر کرد. در حکومت گورباچف و در "فضای جدید مطبوعاتی" هر چیزی که بر علیه سوسیالیسم بود مثبت شد، امری که نتایج اسفباری در بر داشت. تورمی غیر قابل مقایسه در مورد ارقام کشته ها در دوران سوسیالیسم اعلام شد، که با همان گروه متشکل از دهها میلیون نفر "قربانی" در دوران کمونیسم جمع زده شد. هیستری نشریات جدید و آزاد گورباچف اکاذیب سولژنتسین و کانکوست را ترغیب نمود. همزمان گورباچف بایگانی کمیته مرکزی را برای تحقیقات تاریخی در دسترس قرار داد، امری که مطبوعات آزاد آنرا تقاضا مینمود. باز نمودن بایگانی کمیته مرکزی، در میان کلاف سر در گم گمانه زنیها، در واقع مسئله ایست اساسی. بخشا بدلیل وجود حقایقی که قادر به روشنتر نمودن مسائل هستند. اما قبل از هر چیز بدلیل ادعای کسانی که طی سالها در مورد قربانیان و زندانیان در اتحاد جماهیر شوروی گمانه زنی نموده اند: آنروزی که بایگانی باز شود افسانه های آنان مورد تایید قرار خواهند گرفت! تمامی گمانه زنها بر این عقیده بودند. اما زمانیکه بایگانی باز شد و گزارشات به بیرون درز نمود اتفاق عجیبی افتاد. نه دلالاتی که در مورد زندانیان و مرگ و میرها گماه زنی نموده بودند و نه مطبوعات آزاد جدید گورباچف، هیچیک، علاقمند به بایگانی نبودند! به گزارشات مورخان روسی نظیر، زمسکوف، Dougin و Xlevnjuk از بایگانی کمیته مرکزی، که انتشار آنها در سال ۱۹۹۰ در نشریات علمی آغاز شده بود، توجهی نشد! گزارش محققان در برابر موج تورم مرگ و میرها و زندانیان در اردوگاههای اجباری بپا برخاسته بودند، اما در فضای آزاد مطبوعاتی جدید ناشناس باقی ماندند. آنها برای بخش بزرگی از مردم در نشریات علمی ناشناس و با تیراژ پایین به چاپ رسیدند. این گزارشات علمی برای رقابت با هیستری مطبوعات آزاد امکانی پیدا نکردند و اکاذیب کانکوست و سولژنتسین در میان اقشار گسترده مردم اتحاد جماهیر شوروی حمایت قرار گرفتند. حتی در غرب گزارشات محققان در مورد سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی در دوران استالین، بدون اینکه در صفحات اول با تثیر بزرگ چاپ و یا در تلویزیون منتشر بشود با بی توجهی روبرو شد، چرا؟

گزارش محققان

گزارش محققان در مورد سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی کار بسیار گسترده ایست بالغ بر ۹۰۰۰ صفحه. نویسندگان این گزارشات در درجه اول مورخان روسی زمسکوف، Dougin و Xlevnjuk هستند. در سال ۱۹۹۰ انتشار کار آنها آغاز، تکمیل و در نهایت در سال ۱۹۹۳ در روسیه منتشر شد. در غرب گزارش این محققان روسی با میانجیگری دیگر محققان مورد توجه قرار گرفته شدند. آثاری که من آنها را بجا میآورم آن آثاری هستند که در فرانسه در نشریه L'Histoire در سپتامبر ۱۹۹۳ توسط نیکلاس ورس، مدیر تحقیقات در انستیتوی تحقیقاتی CNRS، مرکز ملی تحقیقات علمی منتشر شدند و آثار منتشر شده در آمریکا که در نشریه مرور تاریخی توسط جی، آرچ گتی، پرفسور مورخ در دانشگاه کالیفرنیا، ریورساید، همراه با ج. ت. ریترسپون، محقق انستیتوی

فرانسوی CNRS و محقق روسی و. ن. زمسکوف از انستیتوی تاریخ روسیه در اکادمی علمی روسیه نوشته شده بودند. حتی بخشی از کتابهای تدوین شده بر اساس گزارشات محققان، در حال حاضر وجود داشته و قابل خرید میباشند، اغلب آنها نوشته شده توسط نویسندگان فوق و یا دیگر محققان در همان تیم تحقیقاتی. در اینجا برای رفع سوء تفاهم ذکر این امر که هیچیک از این محققان دارای یک جهان بینی سوسیالیستی نیستند ضرورت دارد، همگی آنها دارای پیشینه سرمایه داری ضد سوسیالیستی هستند، و اغلب از نوع ارتجاعی آن. بر روی این امر باید تاکید نمود بدلیل اینکه خوانندگان نباید تصور نمایند که "توطئه ای کمونیستی" در جریان است. محققان فوق اکاذیب، کانکوست، سولژنتسین، مدودف و دیگران را در هم میکوبند به این دلیل که آنها بر خلاف آمارک، آنکلوند، اسکوت و غیرو، افتخار حرفه ای را مقدم دانسته و خود را بخاطر اهداف تبلیغاتی نمیفروشند. گزارشات محققان روسی در مورد شرایط سیستم کیفری روسیه به بسیاری از مسائل پاسخ میدهند. برای ما مطالعه شرایط حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی در دوران رهبری استالین جالب توجه است، در اینجا این بحث و گفتگو اهمیت دارد. ما بمنظور دریافت پاسخ چند سوال مشخص را از L'Histoire (L'H) و مرور تاریخی آمریکا (AHR) مطرح میکنیم و تصور میکنیم که به این طریق مهمترین نکات در مورد سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی به بحث گذاشته میشوند. سوالات از این قرارند:

- ۱- سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی چه مواردی را در بر میگرفت؟
 - ۲- چه تعداد زندانی، "سیاسی" و "معمولی" وجود داشتند؟
 - ۳- تا سال ۱۹۵۳ و بخصوص طی پاکسازیهای ۱۹۳۷ - ۳۸ چه تعدادی به مرگ محکوم شدند؟
 - ۴- دوران محکومیت آنها تا چه میزانی بود؟
- ما پس از ارائه پاسخ به این چهار سوال در مورد مجازات دو گروه صحبت میکنیم، موردی که اغلب اوقات هنگامیکه مسئله زندانیان و قربانیان در اتحاد جماهیر شوروی مطرح میشود مورد بحث قرار میگیرد، به عبارت دیگر کولاکها که در سال ۱۹۳۰ محکوم شدند و ضد انقلابیون میان سالهای ۱۹۳۶ - ۳۸

حقایق در مورد اردوگاههای کار اجباری

اجازه بدهید که با سوالات آغاز کنیم. از دهه ۱۹۳۰ سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی زندانها، اردوگاههای کار اجباری گولاگ و کلنیهای کار، مناطق باز مخصوص و احکام جرائمی را شامل میشد. در شرایط عادی کسی که دستگیر میشد بمنظور تعقیب قانونی و یا آزاد شدن، جهت بازجویی مقدماتی در زندان نگاهداری میشد. برای فرد متهم دادگاهی تشکیل میشد، امری که به نوبه خود میتواند به آزادی او، زندان یا پرداخت جریمه منتهی بشود. آنهایی که به پرداخت جریمه محکوم میشدند، اگر جرائم آنها فقط به پرداخت جریمه منتهی میشد، معمولاً در جریان بازجویی مقدماتی دستگیر نمیشدند. احکام جریمه ای میتواندست چند درصد از حقوق، طی مدت زمانی معین، باشد. فردی که به زندان محکوم میشد میتواندست به زندانهای مختلف، بسته به درجه جرم، فرستاده شود. بخش بزرگی از آنها که به فعالیتهای ضد انقلابی محکوم میشدند، افراد با سوابق جنایی سنگین (قتل، دزدی، تجاوز، جنایات مالی و غیرو) به اردوگاه اجباری گولاگ فرستاده میشدند، حتی دیگران، محکومان به بیش از سه سال زندان نیز میتوانندست در اردوگاههای کار اجباری زندانی شوند. فرد محکوم پس از مدتی در اردوگاه میتواندست به کلنی کار و یا به یک منطقه مخصوص باز منتقل بشود.

اردوگاه کار اجباری، همانطور که از نام آن پیداست، منطقه بزرگی بود که در آن محکومان تحت کنترل شدید کار میکردند. طی دوران محکومیت در زندان کار کردن و باری به دوش جامعه نبودن امری واضح بود. هیچ فرد سالمی اجازه غیر فعال بودن را نداشت. امروز برخی شاید بگویند که این وحشتناک بود اما به هر حال اینچنین بود. در ماه مارس ۱۹۴۰ تعداد اردوگاههای کار اجباری ۵۳ عدد بود. تعداد کلنیهای کار گولاگ، از نظر مساحت کوچکتر از اردوگاههای کار اجباری، با نظامی

آزادتر و آسانتر، تقریباً ۴۲۵ عدد بودند. معمولاً زندانیانی به آنجا فرستاده میشدند که به احکام کوتاه مدت زندان محکوم شده بودند، مجرمان معمولی و سیاسی، در میان مردم در کارخانه ها یا در زمینهای کشاورزی، که بخشی از اقتصاد معمولی جامعه بودند کار میکردند. در بسیاری از موارد به هر زندانی بخاطر کارش دستمزدی برابر با دیگر کارگران و کارمندان پرداخت میشد. منطق مخصوص باز معمولاً زمینهای کشاورزی بودند که کولاکها به آنجا منتقل میشدند، کولاکهایی که زمینهایشان طی برنامه اشتراکی نمودن زمینها مصادره شده بود. برخی از متهمان محکوم به اقدامات ضد انقلابی نیز دوران محکومیت خود را در آنجا سپری میکردند.

ارقام زندانها در اتحاد جماهیر شوروی ۵۳-۱۹۳۴. جدول گرفته شده از مرور تاریخ آمریکا

جمع کل	زندانها	کلنیهای کار گولاگ	فراریان در طی سال	آزاد شده ها در طی سال	قربانیا ن %	ارقام قربانیان در طی سال	ضد انقلاب %	ضد انقلاب	اردوگاههای کار گولاگ	ارقام زندانیها ۱ ژانویه
۵۱۰۳۰۷			۸۳۴۹۰	۱۴۷۲۷۲	۵۰۲	۲۶۲۹۵	۲۶،۵	۱۳۵۱۹۰	۵۱۰۳۰۷	۱۹۳۴
۹۶۵۶۹۷		۲۴۰۲۵۹	۶۷۴۹۳	۲۱۱۰۳۵	۳۰۹	۲۸۳۲۸	۱۶،۳	۱۱۸۲۵۶	۷۲۵۴۳۸	۱۹۳۵
۱۲۹۶۴۹۴		۴۵۷۰۸۸	۵۸۳۱۳	۳۶۹۵۴۴	۲۰۵	۲۰۵۹۵	۱۲،۶	۱۰۵۸۴۹	۸۳۹۴۰۶	۱۹۳۶
۱۱۹۶۳۶۹		۳۷۵۴۸۸	۵۸۲۶۴	۳۶۴۴۳۷	۳۰۱	۲۵۳۷۶	۱۲،۸	۱۰۴۸۲۶	۸۲۰۸۸۱	۱۹۳۷
۱۸۸۱۵۷۰		۸۸۵۲۰۳	۳۲۰۳۳	۲۷۹۹۶۶	۹۰۱	۹۰۵۴۶	۱۸،۶	۱۸۵۳۲۴	۹۹۶۳۶۷	۱۹۳۸
۲۰۲۲۹۷۶	۳۵۰۵۳۸	۳۵۵۲۴۳	۱۲۳۳۳	۲۲۳۶۲۲	۳۰۸	۵۰۵۰۲	۳۴،۵	۴۵۴۴۳۲	۱۳۱۷۱۹۵	۱۹۳۹
۱۸۵۰۲۵۸	۱۹۰۲۶۶	۳۱۵۵۸۴	۱۱۸۱۳	۳۱۶۸۲۵	۳۰۵	۴۶۶۶۵	۳۳،۱	۴۴۴۹۹۹	۱۳۴۴۴۰۸	۱۹۴۰
۲۴۱۷۴۶۸	۴۸۷۷۳۹	۴۲۹۲۰۵	۱۰۵۹۲	۶۲۴۲۷۶	۶۰۷	۱۰۰۹۹۷	۲۸،۷	۴۲۰۲۹۳	۱۵۰۰۵۲۴	۱۹۴۱
۲۰۵۴۰۳۵	۲۷۷۹۹۲	۳۶۰۴۴۷	۱۱۸۲۲	۵۰۹۵۳۸	۱۸	۲۴۸۸۷۷	۲۹،۶	۴۰۷۹۸۸	۱۴۱۵۵۹۶	۱۹۴۲
۱۷۱۹۴۹۵	۲۳۵۳۱۳	۵۲۰۲۰۸	۶۲۴۲	۳۳۶۱۳۵	۱۷	۱۶۶۹۶۷	۳۵،۶	۳۴۵۳۹۷	۹۸۳۹۷۴	۱۹۴۳
۱۳۳۵۰۳۲	۱۵۵۲۱۳	۵۱۶۲۲۵	۳۵۸۶	۱۵۲۱۱۳	۹۰۲	۶۰۹۴۸	۴۰،۷	۲۶۸۸۶۱	۶۶۳۵۹۴	۱۹۴۴
۱۷۴۰۶۴۶	۲۹۷۹۶۹	۷۴۵۱۷۱	۲۱۹۶	۳۳۶۷۵۰	۶۰۱	۴۳۸۴۸	۴۱،۲	۲۸۳۳۵۱	۷۱۵۵۰۶	۱۹۴۵
۱۸۱۸۶۲۱	۲۶۱۵۰۰	۹۵۶۲۲۴	۲۶۴۲	۱۱۵۷۰۰	۳	۱۸۱۵۴	۵۹،۲	۳۳۳۸۳۳	۶۰۰۸۹۷	۱۹۴۶
۲۰۲۷۷۹۶	۳۰۶۱۶۳	۹۱۲۷۹۴	۳۷۷۹	۱۹۴۸۸۶	۴۰۴	۳۵۶۶۸	۵۴،۳	۴۲۷۶۵۳	۸۰۸۸۳۹	۱۹۴۷
۲۴۷۵۳۸۵	۲۷۵۸۵۰	۱۰۹۱۴۷۸	۴۲۶۱	۱۶۱۱۴۸	۲۰۵	۲۷۶۰۵	۳۸	۴۱۶۱۵۶	۱۱۰۸۰۵۷	۱۹۴۸
۲۳۵۶۶۸۵		۱۱۴۰۳۲۴	۲۵۸۳	۱۷۸۴۴۹	۱۰۳	۱۵۷۳۹	۳۴،۹	۴۲۰۶۹۶	۱۲۱۶۳۶۱	۱۹۴۹

۱۹۵۰	۱۴۱۶۳۰	۵۷۸۹۱۲	۲۲،۷	۱۴۷۰۳	۱	۲۱۶۲ ۱۰	۲۵۷۷	۱۱۴۵۰۵۱		۲۵۶۱ ۳۵۱
۱۹۵۱	۱۵۳۳۷۶ ۷	۴۷۵۹۷۶	۳۱	۱۵۵۷۸	۱	۲۵۴۲ ۶۹	۲۳۱۸	۹۹۴۳۷۹		۲۵۲۸ ۱۴۶
۱۹۵۲	۱۷۱۱۲۰ ۲	۴۸۰۷۶۶	۲۸،۴	۱۰۶۰۴	۰،۶	۳۲۹۴ ۴۴۶	۱۲۵۳	۷۹۳۳۱۲		۲۵۰۴ ۵۱۴
۱۹۵۴	۱۷۲۷۹۷ ۰	۴۶۵۲۵۶	۲۶،۹	۵۸۲۵	۰،۳	۹۳۷۳ ۵۲	۷۸۵	۷۴۰۵۵۴		۲۴۶۸ ۵۲۴

۴۵۴۰۰۰ بجای ۹ میلیون

سوال ۲. در سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی چه تعدادی در زندانها بسر میبردند؟ این سوال در حقیقت زندانیان اردوگاههای کار اجباری گولاگ، کلنیهای کار و زندانها را شامل میشود. اجازه دهید به ارقام ارائه شده از جانب AHR طی ۲۰ سال از سال ۱۹۳۴، زمانیکه سیستم کیفری یک مدیریت مرکزی را تاسیس نمود و تا ۱۹۵۳ زمانیکه استالین جان سپرد، نگاه کنیم (به جدول فوق نگاه کنید)

از جدول فوق میتوان نتایجی را بدست آورد و برای شروع ارقام ارائه شده در جدول را با ارقام رابرت کانکوست مقایسه نمود. در سال ۱۹۳۹ به گفته کانکوست ۹ میلیون زندانی سیاسی در اردوگاههای کار اجباری وجود داشتند، که در ضمن میان سالهای ۱۹۳۷-۳۹، سه میلیون مرده بودند. بیاد بیاورید که کانکوست فقط در مورد زندانیان سیاسی صحبت میکند! بجز اینها به گفته کانکوست تعداد بسیاری از مجرمان معمولی در اردوگاه و زندانها بسر میبردند. برای سال ۱۹۵۰ کانکوست ۱۲ میلیون زندانی را، فقط محکومان بخاطر جرائم سیاسی، اعلام نمود! اکنون بروشنی میتوان دید که کانکوست چه حقه بازی است. حتی یک رقم از میان این ارقام واقعیت ندارد. در سال ۱۹۳۹ در کلیه اردوگاهها و زندانها تقریباً ۲ میلیون زندانی وجود داشتند. از میان آنها تقریباً ۴۵۴۰۰۰ نفر به خاطر جرائم سیاسی محکوم شده بودند، نه ۹ میلیون نفری که کانکوست ادعا مینماید! قربانیان در اردوگاه، میان سالهای ۱۹۳۷-۳۹، تقریباً ۱۶۰۰۰۰ نفر بودند، نه ۳ میلیون ادعایی از جانب کانکوست! سال ۱۹۵۰ در اردوگاه تقریباً ۵۷۸۰۰۰ زندانی سیاسی وجود داشت و نه ۱۲ میلیون! به این توجه کنید که رابرت کانکوست هنوز هم از جمله مهمترین منابع تبلیغاتی محافظه کاران بر علیه کمونیستها بحساب میآید. او برای افرادی مانند پیتر انگلوند، استفان اسکوت و پر آلمارک نقش یک گورو را (پیشوای روحانی در آیین هندو) ایفا مینماید. ۶۰ میلیون قربانی ادعا شده از جانب سولژنتسین در اردوگاههای اجباری کار نیازی به تفسیر ندارد، پوچی این ادعا آشکار است. فقط یک مغز بیمار وقت خود را صرف این گونه تخیلات میکند. اکنون اجازه دهید این کلاهبرداران را کنار بگذاریم و با خونسردی آمار ارائه شده در مورد گولاگ را تجزیه و تحلیل نماییم. در اینجا بلافاصله سوالی مطرح میشود. در سیستم کیفری چگونه باید به ارقام مردم نگاه کرد؟ بالاترین رقم بالغ بر ۲،۵ میلیون، چگونه ما باید به آن نگاه کنیم؟ وجود هر فردی در زندان نشان دهنده اینست که جامعه هنوز آماده نیست و نتوانسته است به آن فرد چیزی را بدهد که برای یک توسعه مثبت مورد نیاز است. با این تفسیر ۲،۵ میلیون یک نتیجه منفی برای جامعه محسوب میشود.

تهدیدات داخلی و خارجی

اما به مسئله سیستم کیفری و شیوه بررسی ارقام انسانها در آن نیز باید پاسخی دقیقتر داد؟ در کشوری مانند اتحاد جماهیر شوروی، به تازگی بر فنودالیسم و سرواژ غالب شده، درک میراث باقیمانده از کرامت انسانی برای جامعه از بسیاری جهات دشوار بود. در سیستم قدیمی، تحت سلطه ترار، مردم ناگزیر در شرایط بسیار ناگوار زندگی مینمودند. زندگی یک انسان چندان ارزشی

نداشت. دزدی و جنایت با خشونت شدیدی پاسخ داده میشد. شورش بر علیه حکمران معمولاً با کشتار، اعدام و زندان پایان میافت. این شرایط و شیوه های تفکر متصل به آن را نمیتوان در مدت یک شب تغییر داد. این امر توسعه اتحاد جماهیر شوروی و نرخ جرم و جنایات را نیز بشدت تحت تاثیر خود قرار داده بود. همزمان نباید فراموش کرد که کشور توسط دشمنان خارجی مورد تهدید بود. اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۳۰ جمعیتی بالغ بر ۱۶۰-۱۷۰ میلیون نفر داشت. دورانی نگران کننده همراه با تغییرات سیاسی بزرگ در اروپا. نازیها در آلمان و دموکراسیهای سیاسی در اروپا و آمریکا اتحاد جماهیر شوروی را با استفاده از حربه جنگ تهدید مینمودند. کشور نازیها بقای اسلاویها را بعنوان یک قوم مورد تهدید قرار داده بود. در سال ۱۹۳۱ استالین جدی بودن شرایط را در نطقی تاریخی نشان داد. او گفت که "ما ۵۰ تا ۱۰۰ سال از کشورهای پیشرفته عقب افتاده ایم و باید در عرض ۱۰ سال این عقب ماندگی را جبران نماییم. یا در واقعیت بخشیدن به این مهم موفق میشویم و یا اینکه آنها ما را نابود میکنند."

۱۰ سال بعد در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ آلمان نازی به اتحاد جماهیر شوروی یورش برد. تمام دهه ۳۰ با تشنجات اجتماعی شدیدی مشخص میشود. آماده نمودن وسایل دفاعی در مقابل حمله قریب الوقوع آلمان نازی بخش بزرگی از امکانات جامعه را بخود اختصاص داده بود. مردم به قبول یک زندگی، با کار بسیار اما بدون غرامت، ناگزیر شده بودند. در سال ۱۹۳۷ اصلاح ساعات کار، ۷ ساعت کار در روز، باید لغو میشد. در سال ۱۹۳۹ اکثر یکشنبه ها ساعات کاری اعلام شدند. در چنین شرایط دشواری، زمانی که طی دو دهه، ۳۰ و ۴۰، یک جنگ بزرگ توسعه جامعه را شکل میداد، جنگی که برای اتحاد جماهیر شوروی ۲۵ میلیون نفر قربانی و نیمی از کشور را در خرابی، به همراه داشت، تبهکاری، هنگامیکه فردی خواهان دست یافتن به چیزی بود که زندگی قادر به ارائه نبود، ظهور نمود. در چنین شرایط دشواری، در اتحاد جماهیر شوروی بالاترین رقم افرادی که تحت نظر سیستم کیفری قرار داشتند ۲،۵ میلیون نفر بود، از نظر تخمینی ۲،۴ درصد از جمعیت بالغ کشور. یکبار دیگر، چگونه باید به این آمار نگاه کرد؟ آیا این زیاد است؟ اجازه بدهید که مقایسه ای بکنیم.

تعداد بیشتری زندانی در آمریکا

بعنوان مثال در حال حاضر چه تعدادی در آمریکا تحت نظر سیستم کیفری قرار دارند، کشوری با تقریباً ۲۴۰ میلیون نفر جمعیت، ثروتمندترین کشور در جهان که به تنهایی صرف ۶۰ درصد از امکانات جهان را بخود اختصاص داده است؟ اوضاع در این کشور ثروتمند که مورد تهدید جنگ قرار ندارد و هیچگونه تغییرات اجتماعی ثبات اقتصادی آنرا تهدید نمینماید، چگونه است؟ در ۱۶ اوت ۱۹۹۷ بر اساس یک اطلاعیه (کوچک) روزنامه ای از خبرگزاری FLT-AP "هرگز در گذشته، همانند سال ۱۹۹۶، رقمی برابر با ۵،۵ میلیون نفر تحت نظر سیستم کیفری نبوده اند". این افزایشیست بالغ بر ۲۰۰،۰۰۰ نفر از سال ۱۹۹۵ امری که در حال حاضر رقم تبهکاران را در آمریکا "برابر با ۲،۸ درصد از جمعیت بالغ مینماید". همه بر اساس اظهارات وزارت دادگستری آمریکا. (به وزارت دادگستری نگاه کنید. اطلاعیه مطبوعاتی دفتر آمار و عدالت:

<http://www.ojp.usdoj.gov/bjs/press.htm>

and <http://www.ojp.usdoj.gov/bjs/press2.htm>

مشروط و عفو مشروط جمعیت، ۱۹۹۶

در حال حاضر در آمریکا ۳ میلیون محکوم جنایی، بیش از آنچه که تا بحال در اتحاد جماهیر وجود داشت، وجود دارد! در اتحاد جماهیر شوروی بالاترین رقم افراد محکوم ۲،۴ درصد از جمعیت بالغ را تشکیل میداد - در حال حاضر در آمریکا این رقم ۲،۸ درصد است و رشد آن ادامه دارد! بر اساس اطلاعیه ای به تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۹۸ از جانب وزارت دادگستری آمریکا، رقم زندانیان در آمریکا طی یکسال با ۹۶۱۰۰ نفر افزایش یافت. و یقیناً شرایط در اردوگاههای کار اجباری اتحاد جماهیر شوروی دشوار و سنگین بود، اما به این فکر کنید که در حال حاضر اوضاع در زندانهای آمریکا، با

استفاده گسترده از مواد مخدر، فحشا و بردگی جنسی (سالانه ۲۹۰۰۰۰ فقره تجاوز در زندانهای آمریکا) چگونه است. جان هیچ انسانی در زندانهای آمریکا محفوظ نیست! اینها در عصری مدرن و در جامعه ای ثروتمند و بی نظیر.

کمبود دارو

ما به سراغ سوال سوم میرویم. چه تعدادی در اردوگاههای کار اجباری جان دادند. آمار حقایق را به ما نشان میدهند. ارقام مرگ و میرها در اردوگاه بشلکی بزرگ متغیر است، از ۵،۲ درصد در سال ۱۹۳۴ تا ۰،۳ درصد ۱۹۵۳. در مجموع علل مرگ و میرها در اردوگاه بیشتر به کمبود امکانات در جامعه ارتباط داشت. قبل از هر چیز مسئله بر سر کمبود دارو برای مبارزه با بیماریهای واگیر بود. این مسئله، تنها مختص به اردوگاه نبود، بلکه مسئله ای بود همه گیر که در دیگر جوامع و در بسیاری از کشورهای جهان نیز وجود داشت. پس از جنگ جهانی دوم و پس از کشف آنتی بیوتیک شرایط بصورتی جدی بهبود یافت. دوران چهار ساله جنگ دشوارترین دوران بود، شرایط بسیار سخت زندگی که نازیهای بربر به مردم اتحاد جماهیر شوروی تحمیل نموده بودند. اوضاع در عرض این چهار سال شرایط را برای قربانی شدن بیش از نیم میلیون نفر در اردوگاههای کار اجباری، که بیش از نیمی از همه قربانیان اردوگاهها را طی بیست سال شامل میشود، فراهم آورده بود. در این رابطه باید به یاد آورد که خارج از اردوگاه ۲۵ میلیون نفر بر اثر جنگ جان باختند. در طی دهه ۵۰ زمانیکه شرایط در اتحاد جماهیر شوروی رو به بهبود نهاد و آنتی بیوتیکها در دسترس قرار گرفتند رقم مرگ و میرها در اردوگاهها بصورتی قابل توجه، تا ۰،۳ درصد کاهش یافت.

۱۰۰۰۰ محکوم به مرگ

اجازه بدهید که با سوال چهار ادامه بدهیم. تا سال ۱۹۵۳ و بخصوص طی پاکسازیهایی ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۸ چه تعدادی به مرگ محکوم شدند. ما رقم کاتکوست بالغ بر ۱۲ میلیون زندانی سیاسی را که گفته میشود بلشویکها میان سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۳ به قتل رساندند، و یک میلیون اعدام شده طی ۱۹۳۷-۳۸ را دیده ایم. رقم ارائه شده سولژنیتسین، دهها هزار مرگ و میر، از آن میان ۳ میلیون نفر طی ۱۹۳۷-۳۸. با این وصف در حال حاضر اسنادی از بایگانی اتحاد جماهیر شوروی که با زبان دیگری سخن میگویند جهت مطالعه موجود است. رقمی کلی در مورد محکومان به اعدام و اعدام شده گان، میان سالهای ۱۹۳۷-۳۸ وجود ندارد که به آن مراجعه نمود. محققان باید ارقام را از بایگانیهای مختلف جمع بزنند، البته با توجه به وجود خطر دوباره شماری و بدست آوردن رقمی بزرگتر از آنچه که واقعیت دارد. بر اساس اظهارات دیمیتری ولکوگنوف، که از جانب یلتسین بعنوان مدیر کلیه بایگانیهای قبلی اتحاد جماهیر شوروی منصوب شد، از ابتدای اکتبر ۱۹۳۶ تا ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸، ۳۰۵۱۴ نفر توسط دادگاه نظامی به مرگ محکوم شدند. به گفته مطبوعات کا گ ب در فوریه ۱۹۹۰، طی ۲۳ سال میان سالهای ۱۹۳۰ تا ۳۸، ۷۸۶۰۹۸ نفر بخاطر فعالیتهای ضد انقلابی به مرگ محکوم شده بودند. امکان دیگری که بتوان اطلاعات کا گ ب را کنترل نمود وجود ندارد، اما عدم احتمال چنین توزیعی ملموس است. در ادامه میتوان به این امر اندیشید که آیا کا گ ب جدید- ه هوادار سرمایه داری اطلاعات صحیحی را در مورد کا گ ب - ی هوادار سوسیالیسم ارائه میدهد.

به هر حال با توجه به شواهد و مدارک بدست آمده از کا گ ب نشان داده شد، محکومانی که طی این ۲۳ سال به مرگ محکوم شده بودند مجرمان عادی و ضد انقلابیون بودند و نه فقط ضد انقلابیونی که کا گ ب هوادار سرمایه داری میخواست برای سال ۱۹۹۰ به آن اعتبار ببخشد. در ادامه کلیه اطلاعات نشان از این دارد که رقم مجرمان محکوم به مرگ - عادی و ضد انقلابیون - تقریباً به یک اندازه بودند. نتیجه قابل دریافت از کلیه این مطالب اینست که رقم محکومان به مرگ میان سالهای ۱۹۳۷-۳۸ تقریباً ۱۰۰۰۰۰ نفر بود و نه میلیونها که مبلغان غربی خواهان معتبر جلوه دادن آن هستند. در این رابطه به امر توجه کنید که کلیه محکومان به مرگ در اتحاد جماهیر شوروی اعدام

نشدند. بسیاری حکم اعدام آنها به زمان معینی از محکومیت در اردوگاههای کار یا کلنیهای کار تغییر داده شد. در اینجا گذاردن تفاوت میان مجرمان "معمولی" و ضد انقلابیون نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. بسیاری از محکوم شدگان به اعدام تبهکاران با سابقه ای بودند که مرتکب جرمی مانند قتل و تجاوز شده بودند. حتی در آنزمان، ۶۰ سال پیش، در دیگر کشورهای جهان نیز چنین تبهکارانی به مرگ محکوم میشدند.

میزان دوران محکومیت؟

سوال ۵. زمان مجازات تا چه مدتی بود؟ زمان مجازات محکومان یکی از مسائلیست که مبلغان غربی - ۵ انتشار دهنده شایعات در مورد اتحاد جماهیر شوروی، به بدترین وجهی به آن دامن زده اند. معمولیترین آنها اینست که حکم زندان در اتحاد جماهیر شوروی به معنای سالهای غیر قابل شمارش در زندان بود - آنکسی که به زندان بیفتد هرگز بیرون نمیامد. این دروغی محض بیش نیست! در اساس بخش بزرگی از محکومان در دوران استالین به حداکثر ۵ سال زندان محکوم میشدند! آمار بدست آمده از AHR در این مورد حقایق را به ما ارائه میدهد. در سال ۱۹۳۶ مجرمان عادی در فدراسیون روسیه بر اساس این قانون محکوم میشدند - حداکثر پنج سال زندان: ۸۲،۴ درصد - میان ۵ و ۱۰ سال: ۱۷،۶ درصد. در سراسر اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۳۶ احکام مجرمان سیاسی در دادگاههای عادی بر این اساس تقسیم شدند - حداکثر تا ۵ سال زندان: ۴۴،۲ درصد - میان ۵ و ۱۰، ۵۰،۷ درصد. در مورد افراد محکوم به زندان در اردوگاههای کار اجباری، محلی که احکام دراز مدت در آنجا به اجرا گذاشته میشدند، آمار زندانیان در ژانویه ۱۹۴۰ از این قرار است - تا پنج سال زندان: ۵۶،۸ درصد - میان ۵ تا ۱۰ سال: ۴۲،۲ درصد - بیش از ۱۰ سال: ۱،۰ درصد. برای سال ۱۹۳۹ آماری از دادگاههای اتحاد جماهیر شوروی در دست نیست. تقسیم احکام محکومان از این قرار است - تا ۵ سال زندان: ۹۵،۹ درصد - میان ۵ تا ۱۰ سال: ۴،۰ درصد - بیش از ۱۰ سال: ۰،۱ درصد. همانطور که میتوان دید حتی مسئله مربوط به دوران مجازات نامحدود در اتحاد جماهیر شوروی - منتشر شده در غرب بخاطر لجن پراکنی به سوسیالیسم - افسانه ای بیش نیست.

اکاذیب بزرگ در مورد اتحاد جماهیر شوروی

گزارشات محققان روسی - یک بحث و گفتگو

در اینجا به ما اجازه بدهید که تلاشی نموده و در مورد اتفاقاتی که واقعا در دوران ریاست استالین در اتحاد جماهیر شوروی رخ داد خلاصه ای ارائه دهیم. در واقع نتیجه تحقیقات محققان روسی از بایگانیهای اتحاد جماهیر شوروی واقعیتی را افشاء مینمایند که با آموزه های معلمان ما که طی ۵۰ سال اخیر در مدارس و دانشگاههای سرمایه داری در سراسر جهان آموزش داده اند کاملاً متفاوت است.

نسلهای بسیاری از مردم طی این ۵۰ سال از جنگ سرد با انتشار اخبار کاذب و بزرگ در مورد اتحاد جماهیر شوروی شستشوی مغزی داده شده اند، اخباری که اثرات خود را در نزد همه ما باقی گذاشته و به اشکال مختلف در گزارشات محققان فرانسوی و آمریکایی برجسته شده اند. از جانب محققان به ما ارقام و جداولی در مورد زندانیان و مرگ و میرها در اردوگاهها ارائه میشوند. ارقام با جزئیات و بصورتی جامع مورد بحث قرار میگیرند. اما اصلیترین و مهمترین، به عبارت دیگر در مورد علل محکومیت آنها گفتگویی نمیشود - و هرگز وسیله ای جهت انجام یک گفتگوی جدی قرار نمیگیرد! تبلیغات سیاسی سرمایه داران همواره به زندانیانی در اتحاد جماهیر شوروی اشاره نموده اند که قربانی سرکوب سیاسی شده اند. محققان این امر را هرگز مورد سوال قرار نمیدهند. آنها به محض اینکه از چهارخانه های آماری بیرون میایند و باید حوادث را تفسیر نمایند، برداشتهای سرمایه داریشان به جلو خزیده و نتایج تفسیرها یشان از این نظر گاهی بشدت ترسناک میشود. کلیه

محکومان در سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی قربانی نامیده میشوند، اگر چه اغلب آنها دزد، قاتل، راهزن، متجاوز و غیرو بودند. در مطبوعات اروپا و آمریکا به اینچنین مجرمانی هرگز نام "قربانی" بیچاره داده نمیشود. اما زمانیکه در مورد اتحاد جماهیر شوروی صحبت میشود، دریغ نمیکند. گستاخ حداقل نامیست که میتوان برای افرادی که، قاتلان و متجاوزان جنسی را "بیچاره" مینامند، انتخاب نمود. یک نقطه نظر بسود عدالت روسی باید، هنگام برخورد به مجرمان "عادی"، مرتکبان به جرائم و جنایات جدی، اگر نه در نوع مجازات بلکه در مورد خود احکام، میتوانست بیانیه ای صحیح و روشن باشد.

ضد انقلاب

هنگام گفتگو در مورد ضد انقلابیون اینکه آنها مرتکب چه جرائمی شده بودند نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است. به ما اجازه بدهید که با مطرح نمودن چند مثال و با شرح جزئیات مسئله را روشنتر کنیم. ما کولاکهای محکوم شده در دهه ۱۹۳۰ و مهاجمان و ضد انقلابیون محکوم شده، ۱۹۳۶-۳۸، را انتخاب میکنیم. ما با مسئله کولاکها، کشاورزان ثروتمند، آغاز میکنیم. بر اساس گزارش محققان که اکنون در اختیار ما قرار دارند ۳۸۱۰۰۰ نفر از کولاکها همراه با خویشانانشان، تقریباً ۱،۸ میلیون نفر، به تبعید و تعداد کمتری به کلنیهای کار یا اردوگاههای کار اجباری محکوم شدند. اما چرا کولاکها مجازات شدند؟ کولاک، کشاورز ثروتمند روسی، برای صدها سال کشاورزان فقیر را با بیرحمی کامل استثمار نموده بود. در سال ۱۹۲۷ با استثمار ۱۲۰ میلیون کشاورز، ۱۰ میلیون کولاک در کمال راحتی زندگی میکردند. بسیاری از ۱۱۰ میلیون کشاورز باقیمانده هنوز در فقر کامل زندگی میکردند - قبل از انقلاب آنها همواره در بدترین شرایط زندگی کرده بودند. ثروت کولاکها حاصل پرداخت دستمزد کم به کشاورزان بود.

حملات مسلحانه

هنگامیکه کشاورزان فقیر برای تشکیل مزارع اشتراکی هم پیمان شدند، بزرگترین منبع درآمد کولاکها ناپدید شد. اما کولاکها تسلیم نشدند و کوشش نمودند که از طریق ایجاد قحطی استثمار را از سر گیرند. برخی از کولاکها مزارع اشتراکی را مورد حملات مسلحانه قرار میدادند، کشاورزان فقیر و مقامات حزب را به قتل میرساندند، محصولات مزارع جمعی را به آتش کشیده و حیوانات بارکش را میکشتند. هدف کولاکها از طریق ایجاد قحطی میان کشاورزان فقیر ادامه فقر گسترده بود، امری که موقعیت آنها را در قدرت تضمین مینمود. اما اینبار آنچنان نشد که قاتلان و خرابکاران تصور نموده بودند. انقلاب از دهقانان فقیر حمایت نمود و اینبار آنها از کولاکها قویتر بودند. در عوض کولاکها شکست خوردند، دستگیر شده و به تبعید یا اردوگاههای کار اجباری محکوم شدند. از ۱۰ میلیون کولاک ۱،۸ میلیون نفر به تبعید فرستاده شدند.

در جریان این مبارزه طبقاتی بزرگ در روستاهای اتحاد جماهیر شوروی، امری که ۱۲۰ میلیون انسان را شامل میشد، یقیناً بی عدالتیهایی نیز رخ داد. اما آیا میتوان آن فقیران، استثمار شده گان و گرسنگان را در مبارزه خود برای ایجاد یک زندگی با ارزش و در مبارزه اشان برای احقاق حقوق کودکان خود که گرسنگانی جاهل باقی نمانند، متهم نمود به اینکه به اندازه کافی در صدور احکام خود متمدن و معتدل نبودند؟ میتوان آنهایی را که طی صدها سال از نعمت پیشرفت و تمدن محروم شده بودند به این متهم نمود که متمدن نبودند؟ و چه وقت کولاکهای ثروتمند طی این صدها سال استثمار بیرحمانه، با دهقانان فقیرمهربان بوده و متمدنانه رفتار نموده بودند؟

پاکسازیهای ۱۹۳۷

مثال دوم ما، ضد انقلابیون محکوم شده پس از پاکسازیها در حزب و نیروهای نظامی و دستگاههای دولتی در دادگاههای ۱۹۳۶-۳۸، ریشه در تاریخ جنبشهای انقلابی روسیه دارد. میلیونها نفر که در گروههای بزرگ با حزب کمونیست همراه شده بودند به مبارزه موفقیت آمیز بلشویکها بر علیه تزار و سرمایه داری روسی پیوستند. در میان آنها متاسفانه وجود داشتند افرادی که به دلایل دیگری بجز مبارزه برای حکومت کارگران و سوسیالیسم آمده بودند. اما مبارزه طبقاتی از چنان طبیعتی برخوردار بود که اغلب فرصت و یا امکانی را برای آزمایش اعضای جدید باقی نمیگذاشت. حتی مخالفان سیاسی سابق از دیگر گروهها که خود را پیرو سوسیالیسم مینامیدند، به عنوان عضو در حزب کمونیست پذیرفته شده بودند. به برخی از این اعضای جدید در حزب، دولت و ارتش بر اساس توان آنها جهت رهبری مبارزه طبقاتی در آنزمان، نیز پستهای مهمی نیز داده شده بود. برای دولت جوان روسیه دوران سختی بود و بعثت فقدان کادرهای لازم، یا بسادگی افرادی که قادر به خواندن و نوشتن باشند، حزب ناگزیر در پی آزمایش کیفیت واقعی اعضای جدید خود تلاش نکرد. بتدریج از میان تمام اینها تضادی رشد نمود که در نهایت حزب را به دو اردوگاه تقسیم نمود - از طرفی آنهایی که میخواستند برای احیای جامعه ای سوسیالیستی مبارزه نمایند، و از طرفی دیگر آنهایی که به حمایت از سیاستهای اجتماعی و دمکراتیک برخاستند و بر این عقیده بودند که زمان برای ایجاد سوسیالیسم آماده نبود. ترتسکی، انتخاب شده در حزب کمونیست در جولای ۱۹۱۷، و گروه هوادار او اشاعه دهنده گان ایده های اخیر بودند. با گذشت زمان ترتسکی مورد حمایت بخشی از رهبری حزب قرار گرفت. نظرات این اپوزیسیون متشکل بر علیه ایده های اصلی بلشویکها در ۲۷ دسامبر ۱۹۲۷، در مورد اینکه حزب کدام موضع را باید دنبال مینمود، به رای گذاشته شد. رای گیری حاصل چندین سال بحث و گفتگو سیاسی و ایدئولوژیکی بود. نتیجه رای گیری در حزب روشن بود. از ۷۲۵۰۰۰ رای، اپوزیسیون متشکل تنها ۶۰۰۰ رای را بخود اختصاص داد - کمتر از یک درصد از اعضای حزب از اپوزیسیون متشکل حمایت نمودند. با توجه به نتیجه رای گیری و بدلیل اینکه مخالفان بر اجرای سیاست دیگری، بجز آن سیاستی که حزب پیشنهاد مینمود، پافشاری مینمودند، کمیته مرکزی حزب بر اخراج افراد رهبری کننده مخالفان در حزب تصمیم گرفت. رهبر گروه مخالفان، ترتسکی از شوروی اخراج شد. داستان مخالفان در اینجا پایان نیافت. زینویف، کامنف و ادوکیموف، و بسیاری از دیگر رهبران ترتسکیست مانند، پیاتاکوف، رادک، پریوبراجینسکی و اسمیرنوف بسرعت از عملکرد گذشته خود انتقاد نمودند و بهمین دلیل دوباره به عضویت حزب پذیرفته شدند و در حزب و دولت به سر کارهای خود بازگشتند. گذشت زمان نشان داد که انتقاد از خود آنها واقعی نبود. هر بار که مبارزه طبقاتی در اتحاد جماهیر شوروی تشدید میشد، اغلب مخالفان شناخته شده بصورتی متحد در کنار ضد انقلاب قرار میگرفتند. اغلب آنها پیش از اخراج نهایی ۱۹۳۷-۳۸ چند باری در مقام عضو به حزب بازگردانده شدند. در دسامبر ۱۹۳۴ ترور کیروف، رئیس حزب در لنینگراد و یکی از مهمترین رفقا در کمیته مرکزی حزب، منجر به افشای یک سازمان مخفی شد، سازمانی که قصد داشت با استفاده از خشونت رهبری حزب و دولت را بدست گیرد. نبرد سیاسی که آنها در جریان رای گیری در سال ۱۹۲۷ در آن مغلوب شده بودند اکنون باید با استفاده از خشونت سازماندهی شده بر علیه دولت جبران میشد. این سازمان در حزب، ارتش و دستگاه دولتی انشعاباتی در سراسر کشور داشت. آنها فعالیتهای خود را بر روی خرابکاری در کارخانجات، ترور و فساد متمرکز نموده بودند. سر نخ تمام جریانات در دست توطئه گر بزرگ، ترتسکی، در خارج از کشور نشسته بود، قرار داشت.

خرابکاری در صنایع

خرابکاری در صنایع برای دولت اتحاد جماهیر شوروی نتایج ویرانگری را در بر داشت. هر دو، برای مثال ادوات ماشینی گران قیمت وارداتی که نابود شده و باید دور انداخته میشدند و مقدار بسیار زیادی مواد تولید شده غیر قابل مصرف در معادن و کارخانجات، هزینه بسیار گزافی را بر عهده دولت میگذاشت. فردی که در سال ۱۹۳۹ در این مورد نوشت مهندس آمریکایی جان لیتل پیچ نام

داشت، متخصصی خارجی که در استخدام دولت اتحاد جماهیر شوروی بود. او بمدت ۱۰ سال، میان ۱۹۲۷ و ۱۹۳۷، در صنعت استخراج معادن اتحاد جماهیر شوروی، عمدتاً در معادن طلا کار کرده بود. لیتل پیچ در کتاب خود «در جستجوی طلای اتحاد جماهیر شوروی» مینویسد:

«من به کشف ایده ها و مانورهای سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی هرگز علاقمند نبوده ام و تا آنجا که توانسته ام از آنها اجتناب ورزیده ام، اما بمنظور انجام وظائف خود به روشی قانع کننده باید میدانستم که چه حوادثی در صنایع اتحاد جماهیر شوروی روی میداد. من کاملاً مطمئنم که مدت بسیار زیادی طول کشید تا اینکه استالین و همکاران نزدیک او پی بردند که کمونیستهای اخراجی از جمله خطرناکترین دشمنان آنها بودند.»

او همچنین مینویسد که تجربیات شخصی او در مورد اینکه توطئه ای از خارج برای سرنگونی دولت در کارخانجات دست به خرابکاریهای گسترده میزنند بیانیته رسمی را تایید مینماید. در سال ۱۹۳۱ لیتل پیچ در جریان انجام ماموریتی در معادن مس و سرب در اورال و قزاقستان ناگزیر به تایید این امر شده بود. این معادن بخشی از اتحادیه بزرگ معادن مس-سرب بودند که بالاترین مقام رهبری کننده آن پیاتاکوف نام داشت که معاون کمیسر مردمی برای صنایع سنگین بود. در مورد تولید و رفاه کارگران باید گفت که شرایط معادن مصیبت بار بودند. لیتل پیچ در آنزمان چنین نتیجه گرفته بود که خرابکاریها توسط بالاترین مقام رهبری کننده در اتحادیه بزرگ مس و سرب رهبری میشد. کتاب او در مورد منابعی که مخالفان ترسکیست از آنجا برای انجام فعالیتهای ضد انقلابی کمک مالی دریافت مینمودند نیز اطلاعاتی را مشخص مینمایند. برخی از اعضای اپوزیسیون مخفی برای حمایت از خرید ماشینهای صنعتی از برخی از کشورها، از جایگاه خود در دستگاه دولتی اتحاد جماهیر شوروی بهره برداری مینمودند. محصولات از کیفیتی پایین برخوردار بودند اما با اینحال بالاترین مبلغ برای آنها پرداخت میشد. کارخانجات خارجی تفاوت میان قیمتها را به سازمان ترسکی در خارج از کشور پرداخت میکردند، با این شرط که همکاران توطئه گر او دولت اتحاد جماهیر شوروی را به خرید از همان شرکت تشویق مینمودند

دزدی و فساد

اینرا لیتل پیچ در محل، در برلین در بهار ۱۹۳۱ در جریان خرید یک سفارش بزرگ از آسانسورهای صنعتی جهت استفاده در معادن، مورد تایید قرار داد. هیئت روسی به رهبری پیاتاکوف – لیتل پیچ بعنوان متخصص، ماموریت داشتند که کیفیت آسانسورهای سفارشی را مورد تایید قرار دهند. او کلاهبرداری با آسانسورهای با کیفیت نامرغوب، غیر قابل استفاده در معادن اتحاد جماهیر شوروی، را بسرعت کشف نمود. پیاتاکوف، پس از افشای این امر برای او و دیگران در هیئت اتحاد جماهیر شوروی، با او با سردی برخورد کرد و تایید کیفیت و خرید آنها را درخواست نمود.

لیتل پیچ این کار را نکرد. او در آنزمان متعقد بود که مسئله فساد در سطح شخصی بود، و اینکه اعضاء هیئت از کارخانه آسانسور سازی رشوه دریافت نموده بودند. لیتل پیچ در سال ۱۹۳۷ پس از اعتراف پیاتاکوف در دادگاه در مورد ارتباطش با اپوزیسیون ترسکی تایید نمود که حادثه پیش آمده چیزی بزرگتر از یک فساد شخصی بود. پولهای پرداخت شده بعنوان رشوه، برای حمایت از فعالیتهای اپوزیسیون مخفی جهت انجام عملیاتی مانند خرابکاری، تروریسم، رشوه و تبلیغات در اتحاد جماهیر شوروی در نظر گرفته شده بودند. زینویف، کامنف، پیاتاکوف، رادک، اسمیرنوف، ترسکی، بوخارین و دیگران، که رسانه های اطلاعاتی سرمایه داری در غرب برای آنها بشدت دلسوزی میکنند، از اعتماد مردم اتحاد جماهیر شوروی و حزب جهت ربودن پول از صندوق دولت، برای اینکه توسط دشمنان سوسیالیسم در خارج از کشور در جهت نابودی، خرابکاری و مبارزه بر

علیه جامعه سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی مورد بهره برداری قرار گیرد، سوء استفاده نمودند.

کودتای طراحی شده

جرانمی از قبیل دزدی، خرابکاری و فساد دارای ماهیتی جدی هستند. اما توسعه فعالیت‌های اپوزیسیون فراتر از اینها رفته بود. ضد انقلابیون توطئه گر بدست گرفتن قدرت از طریق کودتا را تدارک دیده بودند، کودتایی که با عملی شدن آن رهبری کشور اتحاد جماهیر شوروی حذف میشد. ترور کلیه رهبران در کمیته مرکزی حزب کمونیست هدف اصلی این کودتا بود. اینگونه برنامه ریزی شده بود که طرح کودتای نظامی توسط گروهی از ژنرالها تحت رهبری مارشال توخاچفسکی به اجرا گذاشته شود. بر اساس اظهارات دویچر، ترسکیست و نویسنده چندین کتاب در مورد استالین و اتحاد جماهیر شوروی، کودتای دولتی با عملیاتی بر علیه کرملین و مهمترین واحدهای نظامی مستقر در شهرهای بزرگ در مسکو و لنینگراد آغاز میشد. به گفته او هدف این بود که توطئه توسط توخاچفسکی همراه با گامارنیک، رئیس کمیسرهای سیاسی در ارتش، ژنرال یاکیر، فرمانده لنینگراد، ژنرال اوبرامویچ، فرمانده آکادمی نظامی مسکو و ژنرال پریماکوف، یکی از رؤسای واحد سواره نظام، رهبری شود. مارشال توخاچفسکی افسری قدیمی از دوران تزار، پس از انقلاب به ارتش سرخ پیوسته بود. سال ۱۹۳۰ تقریباً ۱۰ درصد از گروه افسران، یا تقریباً ۴۵۰۰ افسر قدیمی تزاری بودند. بسیاری از افسران قدیمی دوران تزار هرگز از ارزشهای سرمایه داری خود دست ننشسته، بلکه جهت مبارزه برای آنها در کمین نشسته بودند. با تدارک مخالفان این امکان برای کودتای دولتی فراهم گشت. بلشویکها نیرومند بودند، اما توطئه گران نظامی و غیر نظامی دوستان نیرومندی برای خود دست و پا نموده بودند. بر اساس اعترافات بوخارین در دادگاه عمومی سال ۱۹۳۷، اپوزیسیون ترسکیست در خارج با آلمان نازی در مورد واگذار نمودن بخش بزرگی از مناطق کشور، از جمله اوکراین، پس از کودتای دولتی ضد انقلابی در اتحاد جماهیر شوروی به توافق رسیده بود. این بهایی بود که آلمان نازی در ازای پشتیبانی خود از ضد انقلابیون مطالبه مینمود. بوخارین توسط رادک که در اینمورد از ترسکی فرمانی دریافت نموده بود از وجود این توافقنامه مطلع شده بود. همه این توطئه گران کسانی بودند که بمنظور رهبری، اداره و دفاع از جامعه سوسیالیستی در مقامات بالا انتخاب شده بودند، اما در عوض برای نابودی آن تلاش مینمودند. توجه داشته باشید که همه این حوادث طی دهه ۱۹۳۰ رخ میداد، زمانی که تهدیدات نازیستی بسرعت رشد مینمود، نیروهای نظامی نازیها اروپا را به آتش کشیده بودند و برنامه ای جهت یورش به اتحاد جماهیر شوروی در دست تهیه بود. توطئه چینان در دادگاههای عمومی به عنوان خائن به مرگ محکوم شدند. سرنوشت کسانی که مرتکب خرابکاری، تروریسم، فساد و آماده نمودن شرایط برای جنایت شده بودند، و میخواستند بخشی از کشور را به نازیها واگذار نمایند، نمیتوانست بنحو دیگری تمام شود. "قربانی" خواندن آنها کاملاً بدور از منطق است.

آمار و ارقام کاذب

در این رابطه پی بردن به اینکه تبلیغات کشورهای غربی توسط رابرت کانکوست چه اکاذیبی را در مورد پاکسازیهای رویداده در ارتش سرخ به ما ارائه داده اند ممکن است جالب باشد. کانکوست در "ترور بزرگ" مینویسد که در سال ۱۹۳۷، ۷۰۰۰۰ هزار افسر و کمیسرهای سیاسی در ارتش سرخ وجود داشتند و اینکه ۵۰ درصد، یا ۱۵۰۰۰ افسر و ۲۰۰۰۰ کمیسر، توسط پلیس سیاسی یا به قتل رسیده و یا بقیه عمر خود را در زندان بسر برده بودند. مانند بقیه کتابهای او در اینجا نیز از حقیقت خبری نیست. راجر ریس-مورخ در مقاله خود "ارتش سرخ و تصفیه بزرگ" حقایق را مطرح نموده و نشان داده است که پاکسازیهای میان سالهای ۱۹۳۷-۳۸ چه اهمیتی برای نیروهای نظامی داشت. در سال ۱۹۳۷ رقم رهبران در ارتش سرخ و نیروی هوایی، افسران و کمیسرهای سیاسی ۱۴۴۳۰۰ نفر بود و این رقم بصورتی دائمی رشد نمود تا اینکه در آغاز سال ۱۹۳۹، به

۲۸۲۳۰۰ نفر رسید. طی پاکسازیها، ۱۹۳۷-۳۸، ۳۴۳۰۰ نفر بدلائل سیاسی اخراج شدند، اما در می ۱۹۴۰، از ۱۱۵۹۶ نفر اعاده حیثیت شد و در پستیهای سابق خود ابقاء شدند. این بدین معناست که طی سالهای ۱۹۳۷-۳۸، ۲۲۷۵۰ نفر افسر و کمیسر سیاسی (۱۳۰۰۰ افسر - ارتش، ۴۷۰۰ نفر در نیروی هوایی و ۵۰۰۰ نفر کمیسرهای سیاسی) از ارتش اخراج شدند. این ۷،۷ درصد از کلیه افسران و کمیسرهاست، و نه ۵۰ درصد، که کانکوست اعلام نمود. ما میدانیم که بخشی از این ۷،۷ درصد بعنوان خائن محکوم شدند، اما مدارک موجود تاریخی نشان میدهد که اغلب آنها به زندگی غیر نظامی بازگشتند.

و بالاخره سوال آخر. آیا دادگاههای ۱۹۳۷-۳۸ بصورت عادلانه ای با متهمان رفتار نمودند؟ اجازه بدهید که برای مثال در مورد دادگاه بوخارین، یکی از افراد ارشد حزب که برای اپوزیسیون مخفی کار میکرد، صحبت کنیم. بر اساس اظهارات سفیر آنزمانه آمریکا در مسکو و یک وکیل مشهور، جوزف دیویس، که در طول روزهای محاکمات در آنجا حضور داشت، بوخارین در سراسر زمان محاکمه آزادانه صحبت کرد و خودش مسائل خودش را بدون ایجاد هیچ مانعی مطرح نمود. جوزف دیویس در گزارش خود به واشنگتن نوشت: آنچه که در دادگاه افشاء شد به خوبی نشان داد که متهم "مرتکب جرمی شده بود که ثابت شد". و در ادامه: "اینکه شواهد موجود خبر از وقوع یک توطئه بسیار جدی را میداده است، این مسئله مشترکی بود که همه سیاستمداران شرکت کننده در دادگاه در مورد آن با هم توافق داشتند."

از تاریخ بیاموزیم!

گفتگو در مورد سیستم کیفری اتحاد جماهیر شوروی در دوران ریاست استالین، دورانی که هزاران مقاله و کتاب جعلی در مورد آن نوشته و صدها فیلم کاذب از آن ساخته شده است، حاوی دروسی است که باید مورد باز بینی قرار گیرند. حقایق یک بار دیگر نشان میدهند که اطلاعات منتشر شده در مطبوعات سرمایه داری در مورد سوسیالیسم غیر واقعی هستند. دست راستیها از طریق مطبوعات، رادیو و تلویزیون از این امکان برخوردارند که توده های مردم را گنج نموده و حقایق را بمنظور پذیرفته شدن آنها بعنوان حقیقت وارونه جلوه دهند. بخصوص زمانی که صحبت از مسائل تاریخی به میان میاید. به همین دلیل اطلاعات جدید از جانب محافظه کاران، تا زمانی که عکس آن ثابت نشده است، باید کاذب تلقی گردند. این نگرش محتاطانه امریست ضروری. محافظه کاران در واقع، اگر چه از وجود گزارشات محققان روسی باخبرند، با اینحال به ادامه انتشار اکاذیب خود که طی پنجاه سال اخیر آموزش داده اند و در حال حاضر کاملاً افشاء شده اند، ادامه میدهند. محافظه کاران به ادامه وظیفه تاریخی خویش که به ارث برده اند ادامه میدهند - یک دروغ بر اثر تکرار، به حقیقت تبدیل میشود. در بسیاری از کشورها، پس از آغاز انتشار گزارشات محققان روسی در غرب، بمنظور مبارزه با گزارشات محققان روسی انتشار کتابهایی آغاز شد که یکبار دیگر در جهت واقعی جلوه دادن اکاذیب قدیمی تلاش دارند. اینها کتبی هستند گران قیمت با اخباری کاذب در مورد کمونیسم و سوسیالیسم، از آغاز تا پایان.

در حال حاضر نیز اکاذیب محافظه کاران جهت مبارزه با کمونیستها تکرار میشوند! و این بخاطر اینکه کارگران جانشینی را جهت جایگزین نمودن سرمایه داری و نئو لیبرالیسم پیدا نکنند. این بخشی از مبارزه کثیف بر علیه کمونیستهاست که جایگزینی، جامعه سوسیالیستی، را برای آینده دارند. بهمین دلیل کتبی جدید با اکاذیبی آشنا منتشر میشوند. کلیه این مسائل مسئولیت بزرگی را در برابر ما که دارای درکی تاریخی از سوسیالیسم هستیم قرار میدهد. ما باید قبول مسئولیت نموده و نشریات کمونیستی را به نشریات واقعی طبقه کارگر مبدل و در مقابل اکاذیب سرمایه داران مقاومت نماییم! این یکی از مهمترین وظایف مبارزه طبقاتی حال حاضر است، مبارزه ای که طی مدت زمان کوتاهی در آینده با توان بیشتری متحول خواهد شد.

ماريو سوسا

Mario.sousa@telia.com

